



اساس سوسیالیسم انسان است  
چه در ظرفیت جمعی و چه فردی.  
سوسیالیسم جنبش بازگرداندن  
اختیار به انسان است.  
منصور حکمت

۷۵

# یک دنیای بهتر

نشریه حزب اتحاد کمونیسم کارگری

Weekly publication of Worker - communism Unity Party

برای

سردبیر: سیاوش دانشور e.mail: siavash\_d@yahoo.com چهارشنبه ها منتشر میشود ۱۲ نوامبر ۲۰۰۸ - ۲۲ آبان ۱۳۸۷

## معنا و پی آمدهای سیاسی پیروزی اوباما در انتخابات آمریکا

علی جوادی، آذر ماجدی، سیاوش دانشور



صفحه ۴

یادداشت سردبیر،

سیاوش دانشور

### نمایش قدرت یا نمایش وحشت؟

از روز دوشنبه بیستم آبان در تهران نمایش جدید شش روزه ای شروع شده است: "رزمایش امنیت و آرامش در شهر تهران"! در این نمایش قدری ۳۰۰۰۰ نفر از نیروی انتظامی با ۴۰۰۰ مرسدس بنز و پرواز هلیکوپترها شرکت میکنند. به اینها باید گشت های عملیاتی بسیج، اطلاعاتی ها، پلیس و انواع نیروهای سرکوب را اضافه کرد. نه آمریکا و اسرائیل حمله کرده اند و نه برادران دیروز حکومتی تازه دگراندیش "انقلاب مخملی" راه انداخته اند. پس هدف این نمایش چیست؟ در جامعه چه وضعیتی در جریان است یا بالقوه آستن چه وضعیتی است که این نمایش بزرگ و بیسابقه اوباش را ضروری



### سرگردانی ناسیونالیسم کرد در عمق تاریخ پاسخی به جعلیات فرخ معانی

سیروان قادری

صفحه ۱۵

### کارگران سایپا یدک؛ یا اخراج یا انتقال به مگا موتور!

### من کمونیستم!

در پاسخ به جنایت رژیم علیه خانواده های فعالین کمونیست

کیوان صدیق

صفحه ۱۴



### "تلویزیون حلال" در خدمت اسلام سیاسی

شهلا نوری

صفحه ۱۶

در صفحات دیگر:

نامه ها و ستون آخر.



کرده است؟

عزیزالله رجب زاده فرمانده نیروی انتظامی تهران با زبان نسبتاً صریحی دلیل موضوع را عنوان کرده است: "تمامی کارکنان و پرسنل نیروی انتظامی در تهران بزرگ با یکدیگر هم قسم شده اند تا با اجرای طرح های مستمر، امنیت و

صفحه ۲

## نمایش قدرت یا نمایش وحشت؟ ...

سپاه که قبلتر وظیفه شان را به همین نیروی انتظامی محول کرده بودند دوباره فراخوانده شده اند. این گشتهای عملیاتی وظیفه "کنترل محلات" را بعهده دارند.

اخیرا سعید حجاریان نیز در مناسبتی برای آوردن مجدد خاتمی از جمله اشاره کرده بود که: "وضعیت کشور، چه در عرصه سیاست خارجی، چه اقتصاد، چه فرهنگ و چه آزادی‌های مدنی **به شدت بحرانی است** به حدی که ممکن است آلترناتیوهای بیگانه ساخته یا حمله مستقیم از سوی بیگانگان، کیان جمهوری اسلامی و حتی تمامیت ارضی کشور را به خطر بیندازد. شکاف میان ملت و دولت به قدری در این دوره زیاد شده است که هیچ کس جز خاتمی قابل اعتماد در میان مردم نیست. چرا که ملت از بس دروغ شنیده‌اند، دیگر به هیچ چیز باور ندارند و سرمایه اجتماعی از بین رفته است. لیکن خاتمی می‌تواند این سرمایه را بازگرداند".

### کدام بحران، کدام راه حل؟

هر ناظری که روشها و عکس‌العملهای این حکومت را میشناسد و با زبان معوج اسلامی اینان آشناست، میدانند که منشا این نمایش وحشت کجاست. "بحرانهای احتمالی" اسم رمز شورش است، شورش علیه فقر و نداری و گرسنگی و اختناق سیاسی. "شکاف بیش از حد میان دولت و ملت" نام اسلامی شکاف وسیع طبقاتی است. "حفاظت از اموال مردم" اسم رمز حفاظت از اموال سرمایه داران و سران نظام و تخم و ترکه های آنهاست. "تشدید حراست از مراکز استراتژیک" اسم رمز مقابله با هجوم به مراکز قدرت دولتی و نهادهای سرکوب است. عباراتی مانند "تمرین هماهنگی بین نیروها" و "مقابله با اقدامات امنیتی" و "اعزام سریع نیرو از سایر استانها به تهران" حاکی از ظرفیتهای بالقوه

آرامش را به شهر تهران بازگردانند. ارتقای امنیت اجتماعی، **آبادگی، هماهنگی با دستگاههای مرتبط، حراست و حفاظت** مبتنی بر آرامش فردی، آموزش به شهروندان، **حفاظت از مراکز حساس، و نمایش قدرت** از دیگر اهداف این رزمایش است. عملیات امداد و نجات، **مقابله با اقدامات امنیتی، مقابله با بحران های احتمالی، تشدید حراست از مراکز استراتژیک،** حفاظت از اموال مردم، **انتقال سریع نیرو از سایر استانها به تهران، و تمرین هماهنگی بین سازمانهای وابسته** با این رزمایش از جمله بخشی های اجرایی این رزمایش است".

هیچ بنی بشری تردید نمیکند که هدف حضرات نه "حفظ اموال مردم" است و نه "ارتقای امنیت اجتماعی" و نه "آموزش و راهنمایی مردم!" این لباس به تن قداره بندان و راهزنان اسلام زیادی گشاد است. آنهم کسانی که بطور روزمره مسبب و مخل امنیت و آرامش جامعه و چاپیدن و بالا کشیدن اموال مردم دستمزد ناچیز میلیونها کارگر هستند. این عبارات صرفا برای تلطیف ناشیانه اهداف اصلی؛ یعنی نمایش قدرت، حفاظت از مراکز حساس، ایجاد آبادگی برای واکنش سریع، و مقابله با بحرانهای احتمالی و غیره آمده است. قرار است بعد از تهران در شهرهای بزرگ این نمایش تکرار و اجرا شود. بموازات این موضوع نهادهای جدید امنیتی مانند "شورای تأمین امنیت شهر و استان" درست شدند که تحت نظر شورای امنیت کشور کار میکند و بالاترین مقامهای وزارت اطلاعات، نیروی انتظامی، سپاه پاسداران، دادستانی، وزارت کشور (فرماندار یا استاندار) در شهر یا استان و امام جمعه ها را در خود جای داده است. در کنار این تراکم نیروهای امنیتی در خیابانها، گشتهای عملیاتی بسیجی

انفجار در تهران است. آنها طلیعه های انفجار را دیده اند، نیرویشان را رو در رو برای آن آماده کرده اند، میخواهند "نمایش قدرت" دهند تا وحشت شان را بپوشانند. آنها پیشاپیش به استقبال "وضعیت بشدت بحرانی" شان رفته اند. تهران بویژه از این رو مهم است که بنا به اظهارات همین نیروهای امنیتی اگر بیش از شش ساعت از کنترل خارج شود کنترل مجدد آن اگر نه غیر ممکن اما ساده نیست. اگر کسی قرص نفهمیدن نخورده باشد، میدانند در جامعه ای که شکاف طبقاتی را به عصر فرعونها رسانده اند و همراه آن تحقیر و جنایت و سرکوب را به عرش برده اند، بیکاری و بیماری و گرسنگی و فحشا و اعتیاد و بی‌تامینی را به زندگی بخش وسیعی از جامعه تبدیل کرده اند، و آینده بدتری را مقابل مردم میگذارند، چنین جامعه ای میتواند آستان هر بحران خرد کننده ای باشد.

آنها بحران را دیده اند اما راه حل شان مانند توجیهات شان برای قرق نظامی مسخره است. مگر سرکوب جزو ضروری و همیشگی این نظام نبوده است؟ مگر اینها بدون سرکوب و ترور و زندان و اعدام و نمایش سببیت روزی را به شب رسانده اند؟ مگر اینها بطور موسمی علیه "بد حجابی" و پوشش و زندگی خصوصی مردم تهاجم ارازل و اوپاش راه نمی اندازند؟ مگر اینها هر روز کارگر افغانستانی و مردم بی دفاع را زیر باتوم نمیگیرند و در ملا عام شکنجه نمیکنند؟ همه اینها باضافه دستگیریها، شکنجه ها، پرونده سازیها، ترساندن ها، گرو کشیها و تمام روشهایی که تنها از ذهنیت منحجر بورژوازی تراوش میکند کارنامه اینهاست. اما دیگر میلیتاریزه کردن اوضاع و اقدامات فوق برنامه حاکی از وضعیتی فوق "عادی" است.

تضمین امنیت نظام اسلامی چه در بعد داخلی و چه در بعد

خارجی یک معضل قدیمی جمهوری اسلامی است. دیروز فکر میکردند میتوانند با استراتژی تروریسم در منطقه و بمب سازی هم سهمشان را در منطقه بگیرند و هم به تضمین امنیت از جانب آمریکا برسند تا در پرتو آن بتوانند راحتتر به معضل سرکوب در داخل فائق آیند. "تعرض در خارج - سرکوب در داخل" فرمول طلایی و چکیده سیاست جناح راست تر حکومت بود. امروز با اینکه تهدید امنیت نظام از جانب آمریکا بسیار کمتر شده و جمهوری اسلامی در منطقه تقویت شده اما کمکی به ثبات داخلی نظام شان نکرده است. امروز ظاهرا امنیت نظام از درون بیشتر از بیرون تهدید میشود. جمهوری اسلامی فهمیده است که شیفت در قدرت سیاسی آمریکا و شکست راست افراطی و "شیطان بزرگ"، نه فقط به تقویت جمهوری اسلامی تبدیل نمیشود بلکه جمهوری اسلامی را هم ضعیف تر و فلج میکند. امکان مانورهای پوک ضد آمریکائی و بسیج اسلامی - ناسیونالیستی را محدود و بیثمر و چه بسا کور میکند. در جامعه اگر کسی هم توهمی به آمریکا و بمبهای "نجات بخش" آن داشته و یا دارد ناچارا باید روی پای خودش بایستد. در کنار اینها بحران اقتصادی موقعیت رژیم اسلامی را در قبال طبقه کارگر و مردم ناراضی بشدت سست میکند. یکه تازی سرمایه داران برای اخراج و بیکاری و کاهش دستمزدها در کنار آزادسازی قیمتها و تورم و گرانی سرسام آور وضعیت خطرناکی را ایجاد میکند. آوار سقوط راست افراطی برسر نظام اسلامی هم میریزد. در این اوضاع بحرانی و ناراضیاتی شدید مردم اینها نه میتوانند در مقابل سیاست جناح راست تر "اوباما"ئی علم کنند و نه مرتجعینی مانند خاتمی حتی با فرض توافق کل جمهوری اسلامی با او میتواند تاریخ را به عقب برگرداند. حماقت حجاریان اینست که فکر میکند نوار کهنه و رفوزه دو خرداد قابل تکرار است. او شاید میدانند که با کارت سوخته نمیتوان مانور داد اما نمیتواند ترس واقعی اش

## نمایش قدرت یا نمایش وحشت؟ ...

را از خطر فروپاشی "کیان نظام اسلامی" بپوشاند. درد همه شان یکی است. وضعیت بشدت بحرانی است. لذا نمایش وسیع نیروی سرکوب را برخ میکشند. اما جرات همین را هم ندارند که صراحتاً بگویند برای مقابله با تهدید امنیت نظام به خیابان ریخته ایم. گویا راهزنانی که "اموال مردم" را مورد تهدید قرار میدهند "امنیت و آرامش" را از چشم تهران تماماً ربوده اند و نیروی انتظامی "هم قسم" شدند که آن را اعاده کنند! صحنه بشدت سور رئالیستی است.

این مانورها "نمایش قدرت" نیست، نمایش وحشت است. نمایش وحشت از یک واقعیت اجتماعی در یک جامعه بحران زده سرمایه داری است. نظامی که بجز وصله ناجور بودن به زندگی جامعه قرن بیست و یکمی ایران روی آتشفشانی از فقر و فلاکت و نفرت نفس میکشد. نه راه حل قدره بندان و سرکوب خشن پاسخ داده است و نه نمایش "دیالوگ تمدنها" و مدنی چیرگی اسلامی. هیچ ترکیبی از این نظام ظرفیت این را ندارد که دورنمایی از گشایش سیاسی و اقتصادی و گذاشتن مرهمی به زخمهای عمیق بر پیکر جامعه و موج فقر و فلاکت کنونی بزند. جملگی آنها، علیرغم هر ژست توخالی تبلیغاتی که میگیرند، میدانند که روندهای جهانی به نفع آنها عمل نمیکند. حتی پایان راست جدید در آمریکا و جهان معنی "ایرانی" و "جهانسومی" اش را پیدا نخواهد کرد. افق نوع خاتمی و حجاریان از کور کورتر است. "کیان نظام" سرمایه داری اسلامی در ایران بر مراتب بسیار بیشتر از هر جایی در جهان در متن بحران اقتصادی در معرض تهدید است. اگر ترسی واقعی در اندام و جوارح این نظام واقعی است ترس از یورش طبقه کارگر و گرسنگان به مسببین این اوضاع است. اکثریت عظیمی از مردم عموماً ناراضی اند و این نظام را نمیخواهند اما جنبشی واقعی و ریشه دار و "خطرناک" که بتواند علیه این وضعیت قد علم کند تنها نیروی طبقه کارگر و اردوی محرومان است. جمهوری اسلامی مخاطرات واقعی را درک کرده است و برای آن آماده میشود. طبقه کارگر و مردم محرومی که جانشان از این نظام به لب رسیده نیز باید مخاطرات و امکانات را بشناسند و برای آن آماده شوند. بالائی ها علیرغم اراجیف ضد کمونیستی و بنا به غریزه طبقاتی شان درک میکنند که محبوبیت مارکس در متن بحران جهانی کنونی چه معنایی میتواند در کشوری انقلاب کرده مانند ایران داشته باشد. طبقه کارگر نیز باید این اوضاع را دریابد و در متن بی اعتباری و ورشکستگی سرمایه داری جمهوری اسلامی راه حل کارگری خود را جلو صحنه براند. این "بحران شدید اجتماعی" را تنها کمونیسم طبقه کارگر میتواند بنفع آزادی کل جامعه حل کند. \*

## کارگران سایپا یدک؛ یا اخراج یا انتقال به مگا موتور!

در ادامه سیاست اخراج و بیکارسازیها و در راستای تهاجم وحشیانه و روزافزون سرمایه داران و حکومت اسلامیشان به زندگی ناچیز کارگران و تحمیل فقر و فلاکت بیشتر به خانواده های محروم کارگری، روز شنبه 18/8/87 توسط عموزاده یکی از مدیران شرکت سایپا یدک، 29 نفر از کارگران قراردادی که هنوز قراردادهایشان هم به اتمام نرسیده و هر یک بین 5 تا 15 سال سابقه کار داشته و دارای قرارداد با خود سایپا بودند، در اختیار شرکت مگا موتور با قراردادی بدتر و پایه حقوق 219 هزار تومانی قرار گرفتند. این جابجایی و تغییر قرارداد باعث قطع برخی مزایای شغلی و تنزل مبلغی بین 100 تا 150 هزار تومان از دستمزد ماهیانه این کارگران شده است!

در مقابل اعتراض کارگران به این جابجایی و تنزل دستمزدها، عموزاده عنصر منفور ضد کارگری به کارگران گفته است: "یا کار در مگا موتور یا اخراج! تصمیم و انتخاب با خودتان است!" این سیاستی است که اخیراً بنا به دستور مستقیم بذر پاش مدیر عامل سایپا با جدیت پیگیری و اجرا می شود. لازم به یاد آوریمت بذرپاش مدیر عامل سایپا از شکنجه گران و قاتلین اطلاعاتی دیروز و مشاور اسبق احمدی نژاد تیر خلاص زن و از سرمایه داران نوکیسه امروز است.

شرکت سایپا یدک دارای 2000 کارگر قراردادی است. تعدادی از این کارگران با خود سایپا دارای قرارداد کاری هستند که هم اکنون خود سایپا یدک به بهانه های مختلف از بستن قرارداد با این کارگران خودداری نموده و به شدت سعی در جابجایی، تنزل قراردادهای دستمزد کارگران دارد. کار شرکت سایپا یدک ارائه خدمات پس از فروش محصولات سایپا است. شرکت مگا موتور نیز با بیش از 3000 نفر کارگر قراردادی سفید امضا از دیگر زیر مجموعه های سایپاست که عمدتاً در زمینه تولید گیربکس و موتور خودرو پراید فعال است.

### حزب اتحاد کمونیسم کارگری

۲۱ آبان ۱۳۸۷ - ۱۱ نوامبر ۲۰۰۸

*اصول اعتقادی و آرمان اجتماعی کمونیسم کارگری بر نقد ارکان اقتصادی و اجتماعی و فکری نظام سرمایه داری متکی است. نقدی از زاویه طبقه کارگر مزدی در این جامعه و به این اعتبار حقیقی و انقلابی. تلقی زحمتکشان و تولید کنندگان غیر پرولتر از آزادی و برابری و سعادت بشر، چه امروز و چه در جوامع پیشین، به ناگزیر انعکاسی از مناسبات اجتماعی حاکم بر جامعه و موقعیت خود آنان در رابطه با تولید و مالکیت است. تلقی برده از آزادی بناچار چندان از لغو برده داری فراتر نمیرفت و تجسم رعیت یا صنعتگر خرده پای شهری از برابری چیزی بیش از برابری در حق مالکیت نمیتوانست باشد. اما، با ظهور پرولتاریا بعنوان توده عظیم تولید کنندگان فارغ از هر نوع مالکیت و وسائل تولید، طبقه ای که اسارت و استثمار اقتصادی اش، دقیقاً بر آزادی حقوقی اش بنا شده است، افق آزادیخواهی و برابری طلبی از اساس دگرگون شد. پرولتاریا نمیتواند آزاد شود بی آنکه جامعه بطور کلی از مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و تقسیم طبقاتی رها شود. برابری امری نه صرفاً حقوقی، بلکه همچنین و در اساس اقتصادی - اجتماعی است.*

*انتقاد پرولتری به سرمایه داری و جهان نگری و مبارزه سیاسی آزادیخواهانه و رهانیبخش کارگری که قریب دو قرن قبل در شکل مشخص کمونیسم کارگری ظهور کرد، با مارکسیسم به انسجام و شفافیت و قدرت نظری عظیمی دست یافت. جنبش کمونیسم کارگری در تمام طول تاریخ خویش با مارکسیسم و نقد مارکسیستی به جامعه سرمایه داری پیوندی عمیق و ناگسستنی داشته است.*

*کمونیسم کارگری جنبشی اجتماعی است که با ظهور سرمایه داری و طبقه کارگر مزدی شکل گرفت و عام ترین و عمیق ترین شکل انتقاد و اعتراض طبقه کارگر به نظام سرمایه داری و مصائب آن را نمایندگی میکند. اهداف و برنامه عملی این جنبش بر نقد مارکسیستی بنیادهای جامعه سرمایه داری معاصر، بعنوان آخرین، مدرن ترین و پیشرفته ترین شکل جامعه طبقاتی، مبتنی است.*



## معنا و پی آمدهای سیاسی پیروزی اوباما در انتخابات آمریکا



آمریکا در عراق هستند. میدانند که افول اقتصادی سرمایه‌عاملی در جهت بر هم زدن توازن قوای سیاسی در سطح جهانی است. نگرانند! از این رو خواهان تغییرند.

مردم هم خواهان تغییرند. خواهان یک زندگی بهتر و بهبود شرایط مادی زندگی خود هستند. خواهان افزایش دستمزد، بهبود شرایط کاری، دسترسی به بیمه درمانی و پزشکی اند. از تعرض دولت به زندگی و حقوقی فردی و مدنی و شرایط اقتصادی شان به تنگ آمده اند. از تبعیض و نابرابری خسته شده اند. اما تفاوتها پایه ای است. بخشهایی از بورژوازی نگران موقعیت تضعیف شده آمریکا در سطح جهانی اند. نگران عروج نیروها و قطبهایی هستند که میتوانند موقعیت "تک ابر قدرتی" آمریکا را مورد مخاطره قرار دهند. دریایی تغییرات مد نظر این دو اردو را از هم جدا میکند. هرگونه تغییر عمیقی مستلزم کنار زدن شرایطی است که زندگی مردم را به اسارت گرفته است.

**آذر ماجدی:** بنظر من مهمترین پیام مردم یک "نه" بزرگ به بوش و سیاست های دولت بوش - چینی است؛ "نه" به میلیتاریسم و جنگ طلبی این دولت. اکثریت مردم آمریکا از دولت بوش و سیاست هایش خسته و بیزار اند. بویژه سیاست های میلیتاریستی و جنگ طلبانه دولت بوش مردم را عاصی کرده است. اکنون که هزینه جنگ، چه هزینه انسانی و چه مالی برای مردم آمریکا بسیار افزایش یافته است، مردم خواهان ختم جنگ هستند. اکنون آمریکا به یکی از منفورترین "کشورهای" جهان بدل شده است. اکثریت مردم آمریکا از اینکه دنیا یک تصویر منفور، قلدر، جنگ طلب و برتری طلب از آنها دارد، ناراضی و ناخشنود اند. بعلاوه، فساد مالی و "پارتی بازی" دولت بوش زیانزد شده است. این مساله را به بحران

جامعه است. نارضایتی از وضع موجود پدیده ای همه گیر است. شکاف طبقاتی در جامعه افزایش قابل ملاحظه ای یافته است. تلاش برای پایان دادن به این دوران همگانی و در تمام سطوح جامعه چشمگیر است. شکاف طبقاتی در این دوران افزایش بی سابقه ای یافته است. جنگ تأثیرات مخرب خودش را بر جامعه آمریکا نیز بجا گذاشته است. نزدیک به ۱۰ میلیون نفر بیکارند. بیش از ۴۵ میلیون نفر فاقد بیمه درمانی اند. رکود و بحران اقتصادی کنونی و عکس العمل دولت در نجات سرمایه و تحمیل بار بحران بر دوش مردم، جامعه را شوک کرده است. رای مردم رای "نه" به وضعیت موجود و واکنشی به یک دوره عقب گرد و ارتجاع و عنان گسیختگی سرمایه بود.

پیروزی اوباما در متن چنین شرایطی صورت گرفت. اوباما منشاء این واقعیت و حرکت اعتراضی در جامعه نبود. یک محصول این شرایط را از آن خود کرد. بر این حرکت اجتماعی سوار شد. و این طبیعی ترین اتفاق در شرایطی است که توده های مردم و طبقه کارگر در سیاست نمایندگی نشوند. در چنین شرایطی، قدرت در جامعه میان احزاب و گرایشات متفاوت سرمایه دست به دست میشود. مردم در غیاب یک آلترناتیو آزادیخواه و برابری طلب و کمونیستی رای خود را به جناح "چپ" طبقه حاکمه میدهند. به بد در مقابل بدتر متوسل میشوند.

اوباما نماینده یک جناح از طبقه حاکمه در آمریکا است. واقعیت این است که بخشهایی از طبقه حاکمه آمریکا نیز خواهان "تغییر" اند. ادامه وضعیت موجود و حاکمیت جناح نئوکسنرواتیو را مضر به حال منافع سرمایه و نقش و موقعیت سیاسی آمریکا در سطح جهان میدانند. سیاستهای این جناح را عاملی در جهت گسترش تروریسم اسلامی و تضعیف موقعیت آمریکا و متحدینش در این تقابل میدانند. بعضا خواهان پایان دادن به جنگ

**یک دنیای بهتر:** اوباما با اختلاف قابل توجهی بر رقیب خود در حزب جمهوریخواه آمریکا پیروز شد. برای اولین بار یک سیاهپوست، فرزند یک مهاجر در آمریکا به بالاترین مقام اجرایی دولت آمریکا دست یافته است. معنا و پیام این انتخابات و رای مردم چیست؟ کدام شرایط این پیروزی را ممکن کرد؟ مطلوبیت و جایگاه اوباما برای بخشهایی از طبقه حاکمه آمریکا چیست؟ تغییرات مد نظر این جناح در هیات حاکمه آمریکا کدام است؟ دامنه و عمق این تغییرات چیست؟ تفاوت تغییرات مورد نظر مردم با جناح جدید هیات حاکمه آمریکا چیست؟

**علی جوادی:** در سیستمی که تا دهها سال پیش شهروند صاحب حق رای و انتخاب، فقط مرد سفید و صاحب زمین و سرمایه بود، مسلما چنین تغییر و انتخاب یک سیاهپوست به بالاترین مقام اجرایی دولت یک پیشرفت است. اما این "پیشرفت" پیش از آنکه نشان برتری چنین سیستمی باشد، نشان عقب ماندگی و نابرابری تاریخی آن است. بعلاوه این "پیشرفت" را هم دموکراسی مدیون تلاش مردم برابری طلبی است که خواهان از بین بردن هرگونه تبعیضی بر حسب جنسیت و یا رنگ پوست در جامعه هستند. این "پیشرفت" هم مانند "حق رای زنان"، "حق رای سیاهان"، لغو آپارتاید نژادی در بخشهایی از جامعه آمریکا به دموکراسی تحمیل شده است.

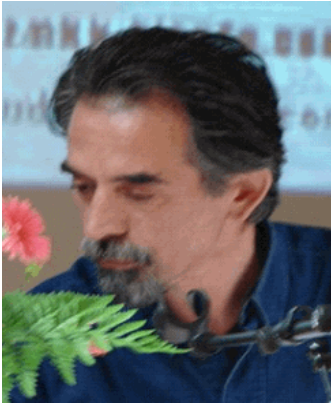
معنا و پیام رای مردم در این انتخابات در درجه اول، رای "نه" به دستگاه و سیاستهای هیات حاکمه اولترا ارتجاعی و فوق دست راستی کنونی بود. مردم خواهان تغییرند. رای شان رای به تغییر بود. رئیس هیات حاکمه کنونی، جورج بوش، یکی از منفورترین چهره سیاسی این

عمیق اقتصادی بیافزائید، آنگاه خشم مردم را نسبت به دولت بوش کاملا درک می کنید. مردم زحمتکش آمریکا فقیر تر شده اند، در حالیکه بخش کوچکی از مردم بر ثروت خود افزوده اند. برای تکمیل تصویر نارضایتی مردم از این دولت، باید بی توجهی دولت در امداد رسانی به مردم طوفان زده نئو اورلئان را نیز به آن اضافه کنید. خلاصه کنم. نه فقط رای، بلکه جنبش عظیمی که در دفاع از اوباما شکل گرفت، بیش از هر چیز یک "نه" رسا به بوش و نئوکسنرواتیسم بود.

لذا روشن است که این "نه" مردم در عمل بمعنای آن است که آنها انتظار دارند اوباما نه تنها عکس دولت بوش عمل کند، بلکه فعالانه در جهت گسترش رفاه اجتماعی و کاهش فقر بکوشد و جنگ عراق را خاتمه داده و ارتش را به آمریکا برگرداند. انتظار دارند که آمریکا چهره کمتر میلیتاریست و قلدر مابانه داشته باشد و بیشتر باصطلاح با دیپلماسی و دیالوگ در عرصه بین المللی عمل کند. این انتظارات اثباتی مردم است. اما آیا اوباما قادر به پاسخگویی به مردمی که با شوق و علاقه او را انتخاب کردند، هست یا نه، یک سوال بزرگ است.

اوباما را تنها مردم زحمتکش و محروم آمریکا انتخاب نکردند. یک بخش قابل توجهی از بورژوازی آمریکا فعالانه از او حمایت کرد. روشن است که بورژوازی نیز دارای جناح راست و چپ است. این تصور که کلیت بورژوازی همواره طرفدار جناح راست است،

## معنا و پی آمدهای سیاسی پیروزی اوباما در انتخابات آمریکا...



آمریکا را شکل دهد.

اوباما قرار است در سطح جهانی خطوط چهره و مکان جدید آمریکا را در جهان چند قطبی شکل دهد. او نماینده قدرت آمریکا در جهان نیست نماینده افول و شکست آنست. اوباما ناچار است برای ترسیم تمایز خود چه در سطح داخلی و چه در سطح بین المللی رویه دیگری را پیش بگیرد. برای اوباما و دمکراتها که امروز تقریباً تمام قدرت را در اختیار دارند مانعی برای تغییر وجود ندارد. در سطح بین المللی تلاش خواهند کرد از یکجانبه نگری و خود محوری آمریکا بکاهند و با شرکا و رقبای جهانی در موضع و موقعیت جدیدشان ظاهر شوند. مسائل متعددی در قلمرو جهانی در مقابل آمریکای جدید قرار دارد که فرجام آنها به تنهایی در اراده اوباما و دمکراتها نیست. از مسائل حاد خاورمیانه تا جنگ در عراق و افغانستان، راه آمدن با رقبای جهانی و تغییراتی که باید در ساختارهای سیاسی و اقتصادی و نظامی متناظر با دوره قبل صورت گیرند، و همینطور وضعیت وخیم اقتصادی موضوعاتی هستند که در مقابل آنها قرار دارند. در سطح داخلی اوباما ناچار است بدرجه ای به وعده هایش عمل کند و رفرمهایی را صورت دهد. به لحاظ عملی آنها میتوانند مقدار بسیار ناچیزی از هزینه های نظامی و بورکراسی و سود سرمایه داران را بزنند و به گوشه ای از توقعات شکل گرفته و واقعی برای تغییر در جامعه جواب دهند. میخواهم بگویم که پیروزی آمریکا اگر خواهد مانعی

مردم و رای دهندگان اعلام بیزاری از وضعیتی است که سرمایه داری عموماً و راست افراطی خصوصاً منشا آن است. در بالا و در پائین ضرورت تغییر الزامی شده بود. توقع شکل گرفته در میان طیف وسیعی که در این انتخابات پشت اوباما بسیج شدند تغییر واقعی این اوضاع وخیم است. اوباما نماینده تغییر در جامعه آمریکا نیست بلکه نماینده طبقه حاکم برای قالب زدن به توقعاتی است که در مقیاس وسیع شکل گرفته است. پیروزی او به این اعتبار محصول شرایطی است که طبقه کارگر و مردم محروم و گرسنه و بیخانمان شده آمریکا الטרناٹیو مستقلی نداشتند و ناچار بودند میان دو حزب اصلی طبقه حاکم یکی را برگزینند.

شرایطی که اوباما را به پیروزی رساند بن بست و شکست راست افراطی و به این اعتبار شکست استراتژی های نظم نوینی آمریکا در جهان، بیزاری و نفرت عمومی از سیاستهای آمریکا در جهان، شرایط وخیم اقتصادی و نارضایتی عمیق در خود جامعه آمریکا، و بالاخره بحران اقتصادی عمیقی است که معنای اقتصادی شکست و عدم مطلوبیت سیاستهای راست افراطی برای طبقه حاکمه است. همین مطلوبیت پدیده اوباما را توضیح میدهد. اوباما هم میتواند چهره تخریب شده، شکست خورده، بحران زده و ورشکسته آمریکا را در سطح بین المللی بدرجه ای بازسازی کند و هم عنصری است که میتواند توقعات شکل گرفته برای تغییر در جامعه آمریکا را قالب زند. استقبال از اوباما در سطح جهانی و در خود آمریکا نیز بیانگر همین است. مستقل از امیدها و توهمات که در ایندوره حول اوباما شکل گرفتند، که نفس این امیدها و توهمات از فقدان یک الטרناٹیو سوسیالیستی و قدرتمند و مادی در جامعه آمریکا حکایت دارد، اوباما ناچار است به زبان و به نفع طبقه حاکم توقعات و انتظارات شکل گرفته از تغییر در جامعه



از دولت راست سارکوزی در فرانسه و آنگلا مرکر در آلمان تا دولت مرکز کارگر در انگلستان. این ها فاکتورهای مهمی برای تسهیل روابط دیپلماتیک و بین المللی آمریکا است. پیروزی آمریکا از این پدیده سودمند خواهد شد.

**سیاوش دانشور:** معنای روشن و پیام این انتخابات پایان یک خط و یک سیاست در آمریکا و جهان است. پایان پرچمی است که در دهه هشتاد و حتی قبل از آن برافراشته شد و پیروزی بر سرمایه داری دولتی در جنگ سرد را به نام خود رقم زد. پایان ریگانیسم و تاجریسم و شکست قطعی این خط در درون صفوف پیروزی است. پایان پرچم لجام گسیخته بازار آزاد و سیاستهایی است که طی قریب سه دهه بر جهان سرمایه داری حاکم بود. سیاست راست جدید در قلمرو جهانی مدتها بود که به گل نشسته بود و شکست آمریکا در عراق و معضلات ناشی از آن بازتاب خود را در جامعه آمریکا و خود هیئت حاکمه نشان میداد. این خط قرار بود رهبری آمریکا را بر جهان تک قطبی بعد از جنگ سرد تثبیت کند. قرار بود با قدرت میلیتاریسم و قلدری نظامی موقعیت رو به افول اقتصادی آمریکا را جبران کند. این سیاستها شکست خوردند. بحران اقتصادی اخیر که سرعت جهان را در برگرفت آخرین میخ به تابوت این خط بود. پیروزی آمریکا ناچار است با این شکست همه جانبه و موقعیت جدیدش کنار بیاید و معنای این انتخابات از موضع بخش وسیعی از طبقه حاکم آمریکا همین است. معنای این انتخابات برای

تصوری خام و اشتباه است. بطور نمونه سوسیال دموکراسی که در بخشی از اروپا در دهه های 60 و 70 میلادی بقدرت رسید و جامعه رفاه را بر دوش مبارزه مردم برای یک جامعه بهتر، متحقق کرد، جناح چپ بورژوازی را تشکیل می دهد. در مورد بورژوازی آمریکا نیز همین مساله صدق می کند. اوباما پیش از انتخابات چپ ترین جناح بورژوازی آمریکا را نمایندگی می کرد. پس از رسیدن به قدرت ناگزیر به راست کشیده می شود و از نظر سیاسی به مرکز نقل مکان می کند. این واقعیت دموکراسی در جوامع غربی است. جناح چپ بورژوازی همواره در هنگام کمین انتخاباتی چپ تر از زمانی است که بر مسند قدرت نشسته است.

بخشی از بورژوازی آمریکا با سیاست های میلیتاریستی بوش - چینی و نوکسنرواتیسم اختلاف اساسی دارند. محدودیت های روزافزون بر حقوق فردی و مدنی مردم آمریکا، فقط مورد اعتراض مردم زحمتکش است، بخشی از بورژوازی نیز با این سیاست ها شدیداً مخالف است. بعلاوه تصویر آمریکا در سطح جهانی بسیار خدشه دار شده است. از نظر بورژوازی این تصویر، چه از نظر اقتصادی و چه از نظر سیاسی، کاملاً به زیان آمریکا است. اوباما بهترین جراحی پلاستیک برای این تصویر خدشه دار است. بطور مثال اوباما در سفرش به اروپا با استقبال بسیار گرمی روبرو شد. در برلین حدود 200 هزار نفر به استقبال او شتافتند. این در حالی است که بوش در تمام سفرهایش با تظاهرات اعتراضی و خشمگین روبرو می شد. همین یک نمونه نشان می دهد که اوباما چگونه قادر خواهد بود آمریکا را به یک کشور محبوب بدل کند. در اروپا نه تنها مردم، حتی دولت ها از انتخاب اوباما خرسند هستند.

## معنا و پی آمدهای سیاسی پیروزی اوباما در انتخابات آمریکا...

برای تصویب سیستم بیمه درمانی که در دوره کلینتون توسط جمهوریخواهان پس زده شد، تامین حداقل معیشت مردم کارکن، و اختصاص بودجه ای به خدمات اجتماعی ندارد. اما آنچه که بیشتر محتمل است انتظار فداکاری جمعی در مقابل وضعیت وخیم اقتصادی است. آنها ناچارند امید شکل گرفته در جامعه را نگهدارند و با رفرمهایی ناچیز این فداکاری جمعی جامعه آمریکا را به قدرت و سود بورژوازی تبدیل کنند. در هر حال، معنای تغییر برای طبقه حاکم و حزب دمکرات و اوباما با معنای تغییر در جامعه از اساس متفاوت است. تغییر برای طبقه حاکم معنی تحکیم موقعیت و چهره آمریکا و سود کمپانیها را دارد و برای طبقه کارگر رفاه و امنیت شغلی و حقوق اجتماعی. دیری نخواهد پانید که انتظارات پائین از تغییر با سد منافع بورژوازی آمریکا مواجه خواهد شد.

**یک دنیای بهتر:** امیدها و توهمات بسیاری به پیروزی اوباما گره خورده است؟ بعضی صحبت از عروج فرانکلین روزولت دوم میکنند. (روزولت پروژه های اصلاحی معینی، از جمله بیمه بازنشستگی، بیمه بیکاری، و ... را، در دوران رکود عظیم آمریکا در سالهای ۱۹۳۲ به بعد به تصویب رساند.) آیا اوباما چنین نقشی ایفا خواهد کرد یا نیرویی خواهد بود که سیاست ریاضت کشی اقتصادی را پیگیری خواهد کرد؟ کدامیک؟ چه ترکیبی؟ مکانیسم تحقق و پیشبرد و انجام اقدامات رفاهی و اصلاحی در جامعه ای مانند آمریکا چیست؟ کمونیسم کارگری چه برخوردی به این "اصلاحات" احتمالی دارد؟ در این پروسه چه تاکیدات و همزمان چه هشدارهایی دارد؟

**علی جوادی:** اوباما نماینده جناح

مدنی خود بکنند. دامنه و عمق اقدامات در دستور محصول توازن قوای سیاسی و قدرت و نیروی طبقه کارگر و جنبشهای مطالباتی است. در غیر اینصورت تغییرات محدود، دم بریده و ناچیز خواهد بود. یک واقعیت روشن است. مردم با حساسیت سیاستها و اقدامات دولت جدید را دنبال خواهند کرد.

آیا ما شاهد عروج "فرانکلین روزولت" نوع دومی خواهیم بود؟ واقعیت این است که توقع و انتظار زیادی به خود روزولت هم مجاز نیست. روزولت در شرایطی در جامعه آمریکا به قدرت رسید که بحران عظیم اقتصادی پیکره جامعه را در بر گرفته بود. بیکاری به حد قابل انفجار بیست و پنج در صد رسیده بود. انزجار و نفرت از سرمایه در سطح جهانی یک پدیده عمومی بود. شوروی علیرغم عروج استالین و شکل گیری یک سرمایه داری دولتی توانسته بود مدل اقتصادی قابل قبول تری در سطح جامعه جهانی ارائه دهد. موقعیت

اقتصادی و شرایط زندگی در شوروی به آرزوهای بسیاری حتی در خود آمریکا دامن زده بود. این عوامل جهانی را باید به شرایط ویژه و تلاش جامعه برای خلاصی از وضعیت آنزمان افزود. یک علت عمومی و استقبال از طرحها و پروژه "معاهده جدید" روزولت شرایط جامعه پیش از آن است. بی حقوقی عمومی. عدم هرگونه تامین اجتماعی و اقتصادی، عدم وجود بیمه بیکاری، بیمه و خدمات بازنشستگی یک واقعیت جامعه بود. جامعه آمریکا در آستانه یک تغییر قرار داشت. الگوی اقتصادی شوروی یک واقعیت زنده و کارا بود.

طرحهای روزولت پاسخی به این شرایط متحول سیاسی داخلی و جهانی بود. این طرحها اگر چه برای جامعه آمریکا یک پیشرفت بود و تاثیرات معینی بر زندگی و تامین معاش مردم و توده های زحمتکش داشت در عین حال از سطح توقعات و

لیبرال طبقه حاکمه در آمریکا است که بزودی در راس قدرت دولتی قرار خواهد گرفت. پیروزی اوباما محصول شرایط ویژه ای در آمریکا است. اوباما در مرکز تلاقی دو تلاش و دو گرایش اجتماعی متفاوت در جامعه قرار دارد. تلاش جامعه و مردمی که خواهان تغییرند. و تلاش بخشی از هیات حاکمه که خواهان "تغییر" است. گویی "انتلافی" اعلام نشده اوباما را به پیروزی رسانده است. این شرایط و "انتلاف" پایدار نیست. از هم اکنون شکاف ها در حال گسترش است. اگر توهمی هست که هست به نقش اوباما در این بستر گره خورده است. این توهمات بسرعت فرو خواهند ریخت. از هم اکنون این گرایش مشغول کنترل و "مدیریت" توقعات مردم" شده است. صریحا اعلام کرده اند که نباید انتظار و توقعی زیادی داشت. خواهان صبر و انتظار مردمند. اما در نجات سرمایه همگی تعجب دارند.

اما همان شرایط ویژه ای که اوباما را به پیروزی رسانده است در عین حال او را هم در شرایط خاصی قرار داده است. از این رو این گرایش طبقه حاکمه در موقعیت کاملا حساسی قرار دارد. اگر هیچگونه اقدامی در قبال خواستها و مطالبات مردم از خود نشان ندهد با موجی از اعتراض و تقابل اجتماعی مواجه خواهد شد. از طرف دیگر تن دادن به مطالبات مردم کل سرمایه اجتماعی و بخشهای دیگر طبقه حاکمه را در مقابل او بسیج خواهد کرد. حفظ این بالانس برای اوباما آسان نخواهد بود. این تعادل شکننده است.

هرگونه تغییری در این جامعه محصول جنبشهای اجتماعی و اعتراضی است. اگر مردم سازمان یابند. اگر مردم و نیروهای اجتماعی مترقی و سوسیالیستی در ابعادی گسترده متحد شوند. میتوانند بورژوازی و سرمایه را وادار به انجام مطالبات اقتصادی و رفاهی و

واقعیات سایر جوامع در همان زمان عقب بود.

کمونیسم کارگری برای هر ذره تغییری در زندگی مادی توده های جامعه مبارزه میکند. تلاش برای تحمیل اصلاحات هر چه وسیع تر به طبقه حاکمه تناقضی با تلاش ما برای سازماندهی انقلاب اجتماعی ندارد. ما منقد عمیق آن گرایشاتی هستیم که فقر و بی حقوقی مردم را عاملی در جهت "رادیکالیزه" کردن جامعه و گسترش مبارزه انقلابی میدانند. ما در مبارزه همزمان برای تحمیل اصلاحات و سازماندهی انقلاب اجتماعی را شرط پیشروی جنبش خودمان میدانیم. از نظر ما انقلاب کارگری تحولی از سر فقر و استیصال نیست. ما در عین مبارزه برای اصلاحات و بهبود زندگی مردم تاکید میکنیم که تحقق جامعه ای آزاد، برابر و انسانی از طریق اصلاح نظام سرمایه داری ممکن نیست. ما تاکید میکنیم تا زمانی که بنیادهای نفرت انگیز نظام سرمایه داری پابرجاست این دستاوردها موقت و قابل بازپس گیری است.

ریاضت کشی اقتصادی یا سیاستهای رفاهی؟ واقعیت این است که اوباما و هر جناحی از سرمایه در اساس تضمین کننده مصالح و شرایط سود آوری و انباشت سرمایه هستند. این بنیاد سیاست اقتصادی اوباما خواهد بود. آیا انجام برخی اصلاحات در چنین شرایطی یک غیر ممکن است؟ مساله اساسا به قدرت اعتراضی مردم و هراس این جناح گره خورده است. یک واقعیت اما روشن است: تحقق خواستها و مطالبات عمیق مردم در گرو پیشروی سوسیالیسم و طبقه کارگر در جامعه است.

**آثر ماجدی:** بنظر من اوباما می تواند نقشی شبیه روزولت ایفاء کند. این مساله از پیش منتفی نیست. چه فاکتوری روزولت را باصطلاح "روزولت" کرد؟ روزولت یک سیاست رفاه اجتماعی را در آمریکا پیاده کرد که هنوز



## معنا و پی آمدهای سیاسی پیروزی اوباما در انتخابات آمریکا...

بازمانده های آن در جامعه مانند یک تور نجات برای مردم بیکار شده و محروم عمل می کند. روزولت از سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۵ رئیس جمهور آمریکا بود، یعنی در دوره جنگ جهانی دوم و درست در زمان بحران اقتصادی عمیقی که دنیا را فرا گرفته بود، دوره ای که در آمریکا به دوران "دپرسیشن بزرگ" معروف است. به یک معنا شرایط اقتصادی جامعه مشابه شرایط کنونی بود. او سیاستی را که "قرارداد نوین" خواند از سال ۱۹۳۳ در دو نوبت عملی کرد. به این ترتیب روزولت حمایت وسیع اتحادیه های کارگری، مردم محروم و بخش چپ و لیبرال جامعه آمریکا را جلب نمود. باید دید که چه فاکتوری اوباما را از قدم گذاشتن در این جهت باز می دارد.

بخش مهم پلتفرم انتخاباتی اوباما تامین بیمه درمان و بهداشت برای تمام مردم آمریکا، کمک های مالی به جوانان خانواده های کم درآمد برای رفتن به دانشگاه و تعدادی سیاست های دیگر رفاه اجتماعی بود. آیا اوباما بر تمام این قول ها پا می گذارد؟ بنظر من خیر. حتما بخشی از این اصلاحات را عملی می کند. اگر بخاطر داشته باشید، کلینتون هم قصد تامین بیمه درمان را داشت. او بمحض به قدرت رسیدن، همسر خود، هیلاری کلینتون را مسئول تهیه طرحی برای این کار کرد. طرح هیلاری در مجلس شکست خورد. در آن زمان کنگره و سنا در دست جمهوریخواهان بود.

حالا باید پرسید که چه مساله ای مانع از آن خواهد شد که اوباما که آنچنان بر این خواست طی انتخابات پای فشرده است، در شرایطی که هم کنگره و هم سنا دست دموکرات ها است، این طرح را پیش نبرد؟ این سطح از سیاست های رفاه اجتماعی را

جنبش ادامه می یابد؟ یا مردم خیال شان راحت می شود و به خانه برمی گردند؟ بنظر من این فاکتور بسیار تعیین کننده ای است. در صورتی که مردم فشار سیاسی خود برای تغییر را حفظ کنند، اوباما به بسیاری از قول های خود عمل خواهد کرد.

کمونیسم کارگری یک سیاست بسیار روشن در قبال اصلاحات دارد. ما از هر درجه بهبود در وضعیت مردم استقبال می کنیم. ما نه تنها، بر خلاف چپ سنتی، مخالفتی با اصلاحات نداریم، بلکه خواهان آن هستیم. ما خود برای ایجاد اصلاحات و بهبود در زندگی مردم مبارزه می کنیم. آنچه ما با آن اختلاف داریم رفرمیسم بمعنای یک نظریه، روش و افق سیاسی - ایدئولوژیک است. ما رفرمیسم را شدیداً نقد و افشاء می کنیم ولی در عین حالیکه برای انقلاب اجتماعی کارگری می کوشیم، برای ایجاد اصلاحات در زندگی مردم مبارزه می کنیم. رابطه انقلاب و اصلاحات یکی از مولفه های بسیار مهم کمونیسم کارگری است. در برنامه یک دنیای بهتر این مساله را باز کرده ایم.

اگر مردم آمریکا بتوانند از بیمه درمان و بهداشت همگانی برخوردار شوند، بنظر من یک دستاورد بسیار مهم است. روشن است که ما از دولت و حزب دموکرات این اصلاحات را تمنا و گدایی نمی کنیم، بلکه اگر یک نیروی فعال در آمریکا باشیم، می کوشیم این جنبش شکل گرفته را فعال در میدان نگاه داریم و با ایجاد فشار بر دولت این خواست را متحقق کنیم. من نیز همانند مردم آمریکا از این واقعیت که دوران بوش و نئوکنسرواتیسم به پایان رسیده، خوشنودم. ارتجاع و جنگ و میلیتاریسم به نفع انقلاب و طبقه کارگر نیست. ممکن است بیان این مساله بنظر عجیب برسد. مردم عادی خواهند گفت: این بدیهی است. این مساله که گفتن ندارد. اما متأسفانه بخشی از چپ

جناح چپ بورژوازی در کشورهای صنعتی پیشرفته سنا پیش برده است. من دلیلی نمی بینم که اوباما تمام قول هایش را به فراموشی بسپرد، مگر آنکه مجلس مانع شود که در صورتی که هر دو قوه دست یک حزب است، کمی عجیب بنظر می رسد. باید توجه داشت که بخشی از بورژوازی هم خواهان تامین بیمه درمان است. در شرایط حاضر هزینه سرانه بیمه در مجموع در آمریکا بیشتر از اروپا است. سیستم کنونی آمریکا بسیار غیر کارآ است. و به این دلیل بخشی از بورژوازی هم به تامین این سیاست تمایل دارد.

توازن قوا مهمترین فاکتور تغییر سیاست های حاکم و تحقق سیاست های دیگر است. اکنون توازن قوی جامعه به چپ چرخیده است. آیا این مومنتوم حفظ خواهد شد؟ این سوال اساسی است. باید کوشید که چنین شود. کلیه ناظران و تحلیل گران سیاسی از این صحبت می کنند که اوباما نه یک کمپین انتخاباتی که یک جنبش سیاسی را دامن زد. شرایط سیاسی و اقتصادی مناسب، از دولت بوش و شخصیت اوباما با هم ترکیب شد و به یک جنبش سیاسی دامن زد. بیک معنا اوباما در زمان و شرایط مناسب در جلوی صحنه سیاست آمریکا پدیدار شد.

یک سیاستمدار جوان، یک آزیتاتور برجسته، مبلغ سیاست های چپ به نسبت خط رسمی جامعه، کسی که به عمده سیاست های بوش، بویژه حمله به عراق رای منفی داده بود و بالاخره یک سپاه پوست. عملاً اوباما تمام آنچه را نمایندگی میکرد که بوش با آن می جنگید. به این ترتیب اوباما موفق شد به یک جنبش وسیع و بی سابقه سیاسی - اجتماعی در آمریکا دامن زند. صد ها هزار انسان داوطلب، از پیر و جوان، سفید و سیاه، فقیر و مرفه برای کمپین او شبانه روزی فعالیت می کردند. این یک پدیده بسیار مهم و جدید است. آیا این مومنتوم و این

بر این نظر است که هر چه ارتجاع و فقر افزایش یابد، مردم انقلابی تر می شوند. آنها انتخاب اوباما را به ضرر انقلابیگری خود می بینند.

حتی آن دسته از چپی که رسماً و علناً چنین نظری را ابراز نمی کند، اما در عمل تحریم اقتصادی و حمله نظامی را به شکل ایجاد فرصت هایی برای انقلاب می نگرند، این چپ از انتخاب اوباما نگران می شود. آن را به ضرر انقلابیگری پوپولیستی خود می داند. برخی حتی تا آنجا می روند که انتخاب اوباما را توطئه بورژوازی قلمداد می کنند. یک سازش میان دو جناح راست و چپ بورژوازی آمریکا. این دسته همان دانی جان ناپلئون های وطنی هستند. نظراتشان ارزش پرداختن ندارد. برخی تمام این پروسه را نه یک جنبش اجتماعی - سیاسی زنده و فعال، بلکه یک فریب و توهم ارزیابی می کنند. این هم بنظر من بیانگر بینش پوپولیستی است.

من راستش تصور نمی کنم که مردم خیلی هم متوهم باشند. آنها هم سیاست بورژوازی را خوب می شناسند. بارها تجربه کرده اند. میدانند که قول های کمپین لزوماً و یا تماماً به سیاست بدل نخواهد شد. بارها و بارها این واقعیت را تجربه کرده اند. اما عملاً در شرایط حاضر جامعه مجبور به انتخاب میان بد و بدتر هستند. مجبورند پراگماتیستی رای دهند. از همین رو است که درصد شرکت کنندگان در انتخابات آمریکا کمتر از نصف جمعیت حائز رای است. این بی تفاوتی دقیقاً بیانگر عدم وجود توهم در میان مردم است. اما این بار تعداد شرکت کنندگان در انتخابات در تاریخ آمریکا بی سابقه بوده است. چرا؟ این نیز خود بیانگر آن جنبش سیاسی - اجتماعی است که در بالا از آن صحبت کردیم. بطور خلاصه مردم امید دارند، انتظار دارند، ولی آنگونه که جریانات چپ ایرانی فکر می کنند، متوهم نیستند. تنها شانس خود برای بهبود شرایط شان را

## معنا و پی آمدهای سیاسی پیروزی اوباما در انتخابات آمریکا...

می آزمایند. چاره دیگری ندارند. خبری از احزاب کمونیستی انقلابی نیست. اثری از سازماندهی انقلابی و رادیکال در جامعه وجود ندارد. مردم لاجرم و ناگزیر میان بد و بدتر، بد را انتخاب می کنند.

ما باید تلاش کنیم که آن مقدار توهمی را نیز که وجود دارد، از میان ببریم. بکوشیم این جنبش را زنده و فعال نگاه داریم. تبلیغات کمونیستی را افزایش دهیم. اما باید ضمنا سطحی نگری چپ سنتی و پوپولیست را نیز نقد و افساء کنیم. چپی که از دیدن هر نوع تفاوتی عاجز است. دنیا را یا سیاه و یا سفید می بیند. این چپ هیچ کمکی به انقلاب و رشد کمونیسم و رادیکالیسم نمی کند. فقط مردم را از چپ ناامید می کند. چپی که اسیر کلیشه ها است.

**سیاوش دانشور:** به نظر من ما شاهد "نیو دیل" دیگری نخواهیم بود. ایجاد رفرمهائی توسط اوباما و دمکراتها ابداع منتفی نیست. اما این رفرمها محدود خواهند بود. در کنار هر رفرم که با چندین تبصره شامل حال بخشی از جامعه شود، انتظار دهها بار بیشتری برای فداکاری مطرح خواهد شد. مسئله این نیست که شخص اوباما خواهان بهبود اوضاع هست یا نیست، مسئله اینست که مقدرات و دامنه عمل اوباما نمیتواند از منافع طبقه حاکم فراتر رود. هر درجه از رفرم و تغییر در ایندوره تابعی از فشاری است که در جامعه وجود دارد. فشاری که اوباما را به قدرت پرتاب کرده است. اوباما تنها نماینده مطلوب طبقه حاکم آمریکا نیست بلکه در موقعیتی قرار دارد که رای دهندگان و حامیاناش انتظار تغییرات فوری دارند. بدرجه ای که فشار و اعتراض برای تغییر در پائین ادامه یابد در بالا به ایجاد رفرمهائی منجر میشود. تردیدی نیست که بخشی

برخورد کمونیسم کارگری به اصلاحات احتمالی کاملا مثبت است. جنبش ما از هر نوع اصلاح در وضع موجود، از هر نوع تغییر در قانون به نفع توده کارکن و محروم، از هر نوع بهبود نسبی مادی و معنوی طبقه کارگر قاطعانه دفاع میکند و هر روز برای آن تلاش میکند. طبقه کارگر آمریکا و اکثریت عطیمی از مردم خواهان تغییراند و همین فشار در بزیر کشیدن راست افراطی نقش اساسی داشته است. عقب راندن راست افراطی باید به دستاوردهای ملموسی برای جامعه و تثبیت سنگرهای منجر شود. مکانیزم این امر اعتراض و فشار از پائین است که هدف خود را تغییر قانون به نفع توده کارکن قرار داده است. ما وجود خدمات اجتماعی و بیمه درمانی و آزادی بیان بیشتر و امنیت شغلی و غیره را به نبود آنها ترجیح میدهیم. ما برای تحقق هر ذره از این آزادیها و حقوق روزمره تلاش میکنیم و در عین حال تاکید داریم که هیچ رفرمی هردرجه عمیق به بنیاد این مناسبات استثمارگر دست نمیزند. ما در مبارزه برای رفرم و اصلاح وضع موجود نه فقط برای تحقق اصلاحات عمیقتر تلاش میکنیم بلکه همزمان بر ضرورت تغییر بنیادی نظامی که نمیتواند آسایش و رفاه مردم را تضمین کند تاکید داریم.

تاکیدات و هشدارهای ما در این پروسه عمدتا متوجه جریانهای میشل که درکی ایدئولوژیک و مذهبی گونه از سیاست و مبارزه طبقاتی دارند. مثلا کسانی که دنیا و مسائلش را از دریچه ثنوری توطئه میبینند و هر تغییری را نتیجه توافقات پشت پرده میدانند، کسانی که تلاش و اعتراض در جامعه را نمیبینند و ثنوریشان از سگ زرد برادر شغال است فراتر نمیروند، کسانی که مانند مهدیون فقر و فلاکت بیشتر مردم را زمینه ساز قد برافراشتن مبارزات انقلابی درک میکنند، کسانی که در مرزبندی با جناح چپ طبقه حاکم به بیتفاوتی و پاسیفیسم در

مقابل جناح های راست تر طبقه حاکم می افتند، کسانی که برعکس از سر مخالفت با راست پشت جناح دیگری از بورژوازی میروند، دیدگاههایی که هر نوع مبارزه برای اصلاحات و رفرم را با "رفرمیسم" بعنوان یک خط مشی و گرایش اجتماعی عوضی میگیرند، چنین دیدگاههایی مطلقا با نگرش ما سنخیت ندارد. ما با کل بورژوازی و نظامش از بیخ و بن مخالفیم و برای سرنگونی آن تلاش میکنیم اما جزو چپهایی نیستیم که راست افراطی را بر راست رفرمیست ترجیح میدهد یا با جناح های کمتر هار سرمایه داری بیشتر دشمنی دارد. ما در عین حال که برای هر تغییر فوری و مادی در زندگی انسانها مبارزه میکنیم و تلاش داریم در صف اول مبارزه برای اصلاح و بهبود وضع موجود باشیم، در عین حال با نگرش و خط مشی رفرمیستی سنخیتی نداریم. ما دشمن سرمایه داری هستیم اما فکر میکنیم بورژوازی در مقابل جامعه و طبقه کارگر حتی گامی عقب رفته باشد بهتر است تا تمام عیار زندگی مردم را به اسارت گرفته باشد. ما بعنوان کمونیست کارگری و مارکسیست با نگرشهایی که وکیل مدافع بورژوازی میشود و ناتوانی مطلق طبقه حاکم را در تغییراتی به نفع جامعه جار میکشد هیچ سنخیتی نداریم. ما معتقدیم که بورژوازی این امکان را دارد و باید از هزینه های اوباش و سرکوبگران و نهادهای بی خاصیت بزند و در خدمت سیستم رفاه اجتماعی و اصلاح و امنیت زندگی مردم هزینه کند. تفاوت ما اینست که طبقه کارگر و مردم خواهان تغییر و اصلاح را پشت بورژوازی اصلاح طلب و رفرمیست نمی فرستیم، پرچم اصلاحات را دست آنها نمیدهیم و به مبارزه واقعی و مادی و موجود و جاری خود طبقه کارگر برای طرح و تحمیل این اصلاحات متکی میشویم. ما در طرح شعارها و خواستههای طبقه کارگر به مقدرات بورژوازی متکی نمیشویم بلکه از حق غیر قابل انکار انسان در جامعه مملو از ثروت امروز حرکت میکنیم. ما برخلاف چپهای



## معنا و پی آمدهای سیاسی پیروزی اوباما در انتخابات آمریکا...

مالیخولیبائی و ایدئولوژیک و فرقه ای که اصلاح وضع موجود را مساوی با "فساد" طبقه کارگر میدانند و یا عقب نشینی بورژوازی را در مقابل مبارزه برای اصلاحات توطئه نام میگذارند، بر اهمیت این اصلاحات برای بسط مبارزه طبقاتی و اعاده حقوق و حرمت طبقه کارگر تاکید داریم و آن را تخته پرشی برای پیشروی میدانیم.

وقتی ما میگوئیم اوباما نمیتواند به توقعات شکل گرفته در انتخابات آمریکا پاسخ دهد منظورمان این نیست که طبقه بورژوازی امکان مادی تامین این توقعات را ندارد. بلکه منظورمان اینست که اوباما و نوع اوباما قرار است این توقعات برحق را مصادره کنند و در خدمت استحکام قدرت سیاسی و اقتصادی طبقه حاکم بکار گیرند. آنها نهایتاً تغییراتی محدود را مد نظر دارند تا هم این نیرو را پشت خود نگهدارند و هم تمایزشان را با جناح راست افراطی ترسیم کرده باشند. اما مکانیسمی که میتواند تغییر و اصلاح را مادیت بخشد و طبقه حاکم را ناچار به عقب نشینی کند اساساً در تلاش و مبارزه طبقه کارگر و پائینی ها علیه وضع موجود است. درصد ناچیزی از همان بودجه هائی که برای نجات موسسات سرمایه داری در متن این بحران صرف میشود میتواند دهها درد همین امروز جامعه را حل و چه بسا ریشه کن کند. رفع گرسنگی یک میلیارد مردم جهان همین امروز ممکن است و بورژوازی میتواند و توان مادی آن را دارد که فوراً حل کند. بیمه بیکاری و بیمه درمانی و آموزش رایگان همین امروز همه جا ممکن است. برخورداری از سلامتی و آموزش و فراغت همین امروز ممکن است. اگر بورژوازی این خواستها را عقب میزند و یا با آن در موارد زیادی بصورت قهرآمیز برخورد میکند،

دلیلش ناتوانی و عدم امکان اقتصادی طبقه حاکم نیست. بلکه دلیلش اینست که این اصلاحات با روند کسب سود بیشتر و انباشتن کیسه بورژوازی در تناقض است و تنها زمانی ناچار به دادن برخی از آنها میشود که جنبشی در جامعه برای استیفای آن وجود داشته باشد. ما بر ماهیت بورژوازی و طبقه حاکم تاکید میکنیم تا فشار اعتراض از پائین برای تحقق این خواستها را برجسته کنیم. ما میگوئیم اوباما به توقعات شکل گرفته در میان رای دهندگان نمیتواند پاسخ دهد تا توهم به تغییر در سیمای اوباما را به تلاش برای تغییر توسط نیروی واقعی خواهان تغییر متکی کنیم. ما کمونیستیم و اهداف سیاسی و طبقاتی روشنی داریم. برای جنبش کمونیسم کارگری اصلاحات در تناقض با انقلابیگری نیست بلکه اصلاحات و انقلاب دو وجه لاینفک یک جدال پیوسته طبقاتی است. تلاش ما اینست که در این جدال کل نیروی طبقه مان را در موقعیت بهتری در مصاف با کل بورژوازی و هدف نهائی مان قرار دهیم.

**یک دنیای بهتر:** تاثیر تغییر و تحول در هیات حاکمه آمریکا در موقعیت و مکان سیاسی و اجتماعی آمریکا در سطح جهان چیست؟ آیا افول آمریکا آغاز شده است؟ آیا تغییری در اهداف استراتژیک آمریکا در سطح جهان بوجود خواهد آمد؟ این جناح چگونه سیاستهای بین المللی و جهانی طبقه حاکمه آمریکا را به پیش خواهد برد؟ موقعیت آمریکا در قبال متحدین و بلوکهای رقیب و نیروهای متخاصم سرمایه داری جهانی چه تغییراتی خواهد کرد؟

**علی جوادی:** جابجایی و تغییر در هیات حاکمه آمریکا تغییری در منافع استراتژیک آمریکا ایجاد نخواهد کرد. اهداف استراتژیک طبقه حاکمه استراتژیک تر و به درجه ای از نوسانات در هیات حاکمه "مستقل" هستند. تلاش برای

حفظ و تثبیت موقعیت ابرقدرتی آمریکا در زمره اهداف اعلام شده کل طبقه حاکمه است. تلاش برای گسترش دامنه نفوذ و مانور نیروهای آمریکا در سطح جهان توافق عمومی و اعلام شده هر دو جناح هیات حاکمه است. اما مسلماً تاکیدات و یا روشها برای دستیابی به اهداف میتواند متفاوت باشد. هر جناح از هیات حاکمه تاکیدات و "دکترین" خود را دارد. به هر حال یک واقعیت مسجل است. دکترین بوش مبنی بر "ضربات پیشگیری کننده" و برخی سیاستهای دوران پس از جنگ سرد عملاً به پایان رسیده است.

مساله دیگر این است که هر گونه تضعیف وزن اقتصادی آمریکا در میان مدت تاثیرات خود را بر موقعیت سیاسی و جایگاه و وزن آمریکا در صحنه بین المللی بجا خواهد گذاشت. اما تغییر و افت موقعیت اقتصادی آمریکا الزاماً و یک به یک به افت سیاسی ترجمه نمیشود. هرگونه تغییر سیاسی در سطح جهان مستلزم کشمکش ها و مصافهای جدید و جدی است. هیچ نیرویی بدون یک نبرد تعیین کننده تن به موقعیت فرودست نخواهد داد. انتقال موقعیت اقتصادی به موقعیت سیاسی امری خودبخودی و ساده نیست. برعکس محصول کشمکشها و مصافهای بزرگی در سطح جهانی است.

واقعیت دیگر شرایط کنونی این است که بحران سرمایه داری کنونی محدود به جامعه آمریکا نیست. نقطه شروع آن آمریکا بود اما دامنه و حوزه عملکرد آن محدود به آمریکا نیست. بحران کنونی بحران جهانی سرمایه داری است. نتیجتاً کل نظام سرمایه داری در یک بن بست همه جانبه قرار دارد. اقتصاد کشورهای اصلی جهان به طور گسترده ای به یکدیگر گره خورده است. در چنین شرایطی امکان عروج قطب و یا نیروی دیگری که بتواند به یک تقابل سیاسی و شاید هم نظامی برای

تغییر موقعیت آمریکا در سطح جهان تن دهد، کار چندان آسانی نیست. اما چنین شرایطی مسلماً وزن و جایگاه این نیرو را در جهان دستخوش تغییراتی خواهد کرد. در حال حاضر کل جهان سرمایه داری دچار یک بحران عمیق اقتصادی است.

از طرف دیگر هر تغییر توازن سیاسی در میان نیروها و بلوکهای سرمایه مستلزم مصاف و کشمکشی تعیین کننده است. چنین رو در رویی بدون یک آرایش نظامی جدید بعضاً ممکن نیست. تغییر آرایش نظامی جهان هم امر ساده ای حتی برای غولهای جهان سرمایه داری در کوتاه مدت نیست.

**آذر ماجدی:** برخی ناظران سیاسی این انتخابات و همچنین بحران اقتصادی جاری را آغاز افول آمریکا بعنوان تنها ابر قدرت جهانی ارزیابی کرده اند. من با این ارزیابی موافق نیستم. بروز بحران اقتصادی که همزمان انتخابات بود به روشنی شکست و ورشکستگی سیاست نئو کنسرواتیسم و سیاست بازار آزاد عنان گسیخته ریگانی - تاچری دو دهه اخیر را اعلام کرد. اما این لزوماً بمعنای شکست آمریکا یا افول آمریکا نیست. بنظر من انتخاب اوباما از این زاویه عملاً به نجات آمریکا آمد. شادی و هیجانی که این انتخابات در دنیا ایجاد کرد، خود بیانگر جایگاه ابر قدرتی آمریکا است. اوباما تصویر آمریکایی متمدن تر و غیر قلدر تر را به جهان میدهد. آمریکا اکنون به چنین تصویری احتیاج دارد.

یک چیز بنظر من مسلم است، دولت آمریکا از یک جانبه گری کنونی دست بر می دارد و هم جهت تر با اروپا عمل خواهد کرد. به این ترتیب کاملاً قادر خواهد بود نقش ابر قدرتی خود را حفظ کند. پیش بینی هایی که روسیه یا چین را جانشین آمریکا می خواند، بنظر من کمی غیر محتمل است. مناسبات جهانی تغییر خواهد کرد. این مسلم است.

## معنا و پی آمدهای سیاسی پیروزی اوباما در انتخابات آمریکا...

اما این تغییر بیشتر در هم جهت شدن با اروپای واحد، کنار گذاشتن یک جانبه گری (یونی لترالیسم) و تکیه بیشتر به دیپلماسی خواهد بود.

**سیاوش دانشور:** تردیدی نیست که نه فقط افول آمریکا شروع شده است بلکه پرونده رهبری جهان یک قطبی تماما بایگانی شده است. آمریکای امروز یکی از قدرتهای مهم اقتصادی و سیاسی جهان است و نه رهبر بلوک غرب در مقابل بلوک شرق و یا رهبر بلامنازع سرمایه داری جهانی. افول اقتصادی آمریکا مدتها بود که شروع شده بود و میلیتاریسم و قلدری امپریالیستی قرار بود همین را جبران کند. تغییراتی که در اهداف جهانی و استراتژیک آمریکا محتمل اند تابعی از فرجام جدال جهانی بر سر حوزه های قدرت و نفوذ سیاسی و اقتصادی است. ممکن است هنوز کسانی پیدا شوند که فکر کنند آمریکا باید کلانتر جهان باشد و در این راه به هر اقدامی از جمله بمباران اتمی و جنگ دست بزنند. اما مسئله بر سر مقدرات است. آمریکا دیگر نمیتواند در مقابل رقبای اقتصادی و بلوکهای مبهم و شکل نگرفته جهانی همان آمریکای سابق باشد. حداکثر تلاش خواهد کرد به ائتلاف هائی شکل دهد که مجموعاً بعنوان یک بلوک در مقابل بلوکهای دیگر قدرتمند باشد. تردیدی نیست افول و شکست آمریکا در تبدیل به رهبر بلامنازع جهان سرمایه داری به یک سلسله تغییرات در چهارچوبهای اقتصادی و سیاسی و ایدئولوژیک و حتی نظامی جهانی منجر خواهد شد. کل ساختارهای سیاسی و اقتصادی و نظامی که در دو دهه گذشته در دنیا شکل گرفتند و قوام یافتند مشمول تغییرات خواهند شد. هیچ دلیلی وجود ندارد که سیاستهای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و حتی توافقات هشت کشور صنعتی به روال سابق پیش رود.

هیچ الزامی برای تداوم پذیرش سیاستهای آمریکا از طریق نهادهائی که نو کنسرواتیسم در جهان شکل دادند امروز وجود ندارد. هیچ دلیلی برای تداوم چهارچوبهای فکری در میان هواداران آمریکا براساس دوره گذشته وجود ندارد. آیا اینها به این معنی است که مثلاً جنگ طلبی و قدرت برتر نظامی آمریکا به تعطیلات خواهد رفت؟ به نظر من نه. هیچ نیروئی نقطه قدرتش را کنار نمیگذارد. جنگ، هر زمان که ضروری شود و هر زمان که منافع طبقه حاکم در آن معنی شود، صورت میگیرد. اگر منافع آمریکا در مقابل رقبا در خاورمیانه و آفریقا و آسیای جنوب شرقی و هر گوشه جهان حکم کند، قلدری نظامی در دستور خواهد بود. اما دیگر اینها جزئی از وضعیت عمومی سرمایه داری و قطبهای آنست و نه مشخصه آمریکا بعنوان ژاندارم جهان. تردیدی نیست که تا هم اکنون ایده نظم نوین جهانی و طرح خاورمیانه بزرگ دود شدند و هوا رفتند. جای اینها را یک دیپلماسی فعال برای حل بحرانهای منطقه ای و کنار آمدن با رقبای متفرقه جهانی و منطقه ای خواهد گرفت. نظامگیری در ایندوره برای آمریکا تنها در این چهارچوب مقبولیت و امکان دارد.

بعنوان قدرتهائی که عروج میکنند و امکان تأثیرات منطقه ای و جهانی را بدرجات متفاوت دارند، رقبای غربی که از وضعیت بهتر اقتصادی در مقایسه با آمریکا برخوردارند، نیروهای جدیدی که در دل این تحول بزرگ از مدار خارج میشوند و سهم خود را مطالبه میکنند، ضرورت پایان دادن به سوالات قدیمی مانند مسئله فلسطین که منشا تداوم بحران و تشدید بی ثباتی سیاسی و اقتصادی اند، سوالات جدیدی که ویژه آیندورانند، جملگی در موقعیت و مکان آمریکا و قدرتهای دیگر جهانی و نقش آنها تأثیر تعیین کننده دارند. در کنار اینها یک بازسازی فکری و سیاسی برای کل طبقه بورژوازی الزامی شده است که "الگوی آمریکائی" در آن نقش سابق را ایفا نخواهد کرد. بار دیگر و در متن یک بحران عظیم و همه جانبه سرمایه داری سیما و سرنوشت نسلها از مردم تعیین تکلیف میشود. ویژگی ایندوره اینست که مارکس و نقد سوسیالیستی و کمونیستی نه فقط مکان معتبری دارد بلکه میتواند در شکل دادن به فرجام این تحولات نقش اساسی داشته باشد. دوره امروز دوره تغییرات وسیع و بنیادی در تمام قلمروها است. آمریکا از این قاعده مستثنی نیست بلکه در قلب آن قرار دارد.

**یک دنیای بهتر:** رژیم اسلامی نسبتاً محتاط به مسأله انتخابات در آمریکا برخورد کرده است. نامه احمدی نژاد به اوباما را برخی چه در صفوف حکومت اسلامی و چه در صفوف اپوزیسیون نشان "سازشکاری" و "کرنش" رژیم اسلامی در مقابل آمریکا قلمداد کرده اند. کلاً مانورهای این دو قطب را چگونه باید ارزیابی کرد؟ تقابل دو قطب تروریستی جهان معاصر با جابجایی قدرت در هیات حاکمه آمریکا چه تغییراتی خواهد کرد؟ آیا "سازش" ممکن است؟ معنا و مبانی تغییرات احتمالی چیست؟

**علی جوادی:** بنظرم "سازشکاری" و یا "کرنش" در کار نیست. آنچه صورت میگیرد مانورهای دو قطب تروریستی در قبال یکدیگر است. این اقدام نشان گرایشی جدید و یا چرخش سیاسی در میان باندها و دستجات حکومت اسلامی نیست. رژیم اسلامی میکوشد خود را به عنوان یک بازیگر منطقه ای و بعضاً جهانی نشان دهد. میدانند که وجهه آمریکا در پس این تغییرات در جهان و منطقه تغییر کرده است. در مقابل این واقعیت، در مقابل چرخش افکار عمومی نسبت به رئیس دستگاه قطب متخاصم، عکس العمل نشان میدهند. ناچارند سیاستها و اهداف خود را در شرایط جدید به پیش ببرند. تغییر لحن نیز یکی از این ملاحظات مقطعی است. اهداف از هر دو سو یکی است. بدون تردید هر کدام برای دستیابی و تحکیم موقعیت اردوی خود خواهند کوشید. زبانشان متأثر از شرایط است.

بنظرم سازشی میان دو قطب تروریستی جهان، از هیچ سو در شرایط حاضر در دستور نیست. جابجایی قدرت در هیات حاکمه به معنای تغییر استراتژی سیاسی و اهداف پایه ای حکومت آمریکا نیست. نه رژیم اسلامی نیازمند "کرنش" و "سازش" است و نه هیات حاکمه آمریکا میتواند تن به چنین سازشی دهد. عراق در شرایط حاضر محل تلاقی و عرصه رو در رویی این دو قطب است. رژیم اسلامی برای تثبیت موقعیت برتر خود در عراق تلاش میکند، آمریکا برای جلوگیری از یک شکست. هر گونه سازشی به معنای حفظ وضع موجود در این عرصه تقابل است. وضع موجود اما ثباتی ندارد.

**آذر ماجدی:** تصور حاکم در خاورمیانه و در سطح جهانی بر این نظر یا امید استوار است که دولت باراک اوباما کلیه سیاست های بوش را معکوس خواهد کرد. همه جهان از انتخاب اوباما شادی کردند. دنیا از میلیتاریسم، جنگ طلبی و سیاست های تروریستی دولت بوش به

## معنا و پی آمدهای سیاسی پیروزی اوباما در انتخابات آمریکا...

جان آمده است. بیش از یک میلیون و سی صد هزار نفر بطو مستقیم یا غیر مستقیم در اثر حمله نظامی آمریکا در عراق کشته شده اند. این فقط یک نمونه از جنایات دوره ریاست جمهوری بوش است. خاورمیانه در چنبره تروریسم دولتی و اسلامی گرفتار شده است. نه فقط اروپا، بلکه خاورمیانه نیز از انتخاب اوباما شدیداً استقبال کرد.

اوباما در دوره کمپین از لزوم دیالوگ با ایران سخن گفت. لذا عجیب نیست که جمهوری اسلامی از انتخاب اوباما شاد باشد. البته سیاست ضد آمریکایی آن مانع می شود که این شادی را بشکل علنی نشان دهد. اما این حرکت نزد چه نوع جریانات سیاسی حکم سازش و کرنش دارد؟ از یک طرف جریانات ضد امپریالیست که حتی اگر علناً اعلام نکنند، ته دلشان احمدی نژاد را بخاطر ایستادن در مقابل آمریکا تحسین می کنند. جریاناتی که اگر جنگی در میان این دو دولت شکل گیرد، به حمایت فعال از جمهوری اسلامی بلند خواهند شد. جریاناتی که از آمریکا بیشتر از جمهوری اسلامی متفر اند.

دسته دیگر کسانی هستند که به حمله نظامی آمریکا به ایران امید بسته بودند. در این جنگ دنبال فرصت می گشتند. این بخش هم در میان چپ و هم در میان راست پرو غرب نمایندگی می شود. جریان چپ آن جریانی است که جنگ را عامل عصیان مردم و لذا شکل گیری انقلاب ارزیابی می کند. اینها نیز از سر کار آمدن اوباما راضی نیستند و هر نوع نزدیکی یا تنش زدایی میان دو دولت اسلامی و آمریکا را نامیمون می دانند. لذا هر یک از طرفین را ممکن است به کرنش و سازش متهم کنند. اینها خواهان تنش میان دو دولت و حمله آمریکا به ایران هستند.

را ترجیح دادند. وقتی که تأثیرات بحران بلافاصله خود را در ایران نشان داد و از جمله کاهش بیش از پنجاه درصدی نفت گلوئی رژیم را گرفت، اظهارات اولیه بسرعت جانی گم و گور شدند. ویژگی دوره اخیر کاهش تروریسم چه دولتی و چه غیر دولتی آن نیست. بلکه ترور و ناامنی در متن این بحران و سرباز کردن بحرانهای کشوری و منطقه ای و گسترش سیاستهای سرکوبگرانه و تروریستی دولتها و دستجات متفرقه بورژوازی اتفاقاً میتواند رشد کند. اما نکته ای که روشن است اینست که آمریکا دیگر نمیتواند با قامت بعد از ۱۱ سپتامبر سیاست جهانی و منطقه ایش را پیش ببرد. افول و شکست آمریکا و تروریسم دولتی بناچار به افول تروریسم اسلامی منجر میشود. پرچم آنتی امپریالیستی و ضد آمریکائی بیش از پیش رنگ خواهد باخت و منشا بسیج برای تروریسم اسلامی نخواهد بود. بقای تروریسم اسلامی و جذب نیرو توسط آن محتاج جنگ و تخریب از نفرت از آمریکا و جنایاتش است. مسئله فلسطین یک معضل اساسی است که ایندوره با توجه به موقعیت آمریکا و به تبع آن موقعیت اسرائیل، امکان بیشتری برای حل پیدا میکند. همین روند موقعیت تروریسم اسلامی را ضعیف تر میکند. مسئله دیگر اینست که رویدادهای اخیر برخلاف حمله آمریکا به عراق موجبات تقویت اسلام سیاسی و جمهوری اسلامی را فراهم نمیکند بلکه تأثیرات برعکس بر روی آن دارد. خود محدودیتهای رژیم اسلامی و تأثیراتی که بحران بر آن میگذارد امکانات و مقدراتش را برای تداوم این سیاستها به شکل سابق محدود تر میکند. در ایندوره معضلات داخلی رژیم اسلامی برجسته تر میشود.

اینکه آیا "سازشی" ممکن است یا نه، تردیدی نیست که اوباما و بخش مهمی از هیئت حاکمه آمریکا تلاش میکنند یخ ها را بیشتر بشکنند و سیری از روند

مردم ایران هیچ منفعتی در جنگ و تحریم ندارند. تحریم و جنگ پیش و بیش از هر چیز از مردم قربانی می گیرد. کمونیسم کارگری نه موافق و نه مخالف روابط دیپلماتیک دو دولت ارتجاعی اسلامی و آمریکا است. سیاست کمونیسم کارگری روشن است. ما مخالف جنگ تروریست ها و مخالف جمهوری اسلامی هستیم. ما همچنین با تحریم اقتصادی بعنوان یک سیاست ضد مردمی کاملاً مخالفیم. اما ضمناً با هر سازش به زیان مردم و در پشت درهای بسته میان دو دولت نیز مخالفیم و آن را افشای کنیم.

بنظر من سیاست آمریکا در قبال جنگ تروریستی دستخوش تغییراتی خواهد شد، اما ابعاد آن هنوز قابل پیش بینی نیست، به اوضاع جهانی و منطقه بستگی دارد. یکی از مسائل کلیدی مساله فلسطین است. با وجود اینکه نیروهای سیاسی فلسطین به اوباما خوش بین هستند، تصور نمی کنم که تغییرات چشمگیری را در این عرصه شاهد باشیم. ممکن است تحرکاتی مانند زمان کلینتون شکل گیرد، اما فکر نمی کنم که اوباما اعتماد به نفس لازم برای دست زدن به عملی رادیکال را داشته باشد.

تا آنجا که به جمهوری اسلامی بر می گردد، لاقلاً برای مدتی اوضاع کمی آرام تر خواهد شد. خارج کردن ارتش آمریکا از عراق تسریع خواهد شد. در مجموع نمی توان نقشه آینده را کاملاً پیش بینی کرد. اما می توان تغییراتی نه چندان رادیکال را از جانب آمریکا انتظار داشت.

**سپاوش دانشور:** سران رژیم در اظهارات اولیه شان در قبال بحران اقتصادی سعی کردند صورت خود را با سیلی سرخ نگهدارند و مانند خروس بی محل دست به تبلیغات ضد کمونیستی زدند. اما فوراً تناقضات شان برملا شد و سکوت

دیپلماتیک را شروع کنند. جمهوری اسلامی از این استقبال میکند. اما مواضع بنیادی طرفین سرچاپش است. فشارهایی که اوباما میتواند به جمهوری اسلامی وارد کند در قیاس با دولت بوش چه بسا بیشتر باشد و حتی متحدین بیشتری داشته باشد. نکته ای که این میان مطرح است اینست که دعوی آمریکا و جمهوری اسلامی در شکل و شمایل سابق پیش نخواهد رفت و برای طرفین شرایط مساعد و نامساعد بوجود آمده است. اوباما با سیاست گفتگوی مستقیم و بدون پیش شرط – که این البته تفسیر بردار است- کارتی است که اروپا و روسیه و چین بدون تردید از آن استقبال میکنند و این فشار بر جمهوری اسلامی را تشدید میکند. همزمان آمریکا ناچار است بیشتر به رقابیش و توصیه هایشان گوش دهد و این امکان مانور برای جمهوری اسلامی را بیشتر میکند.

در کنار اینها رقابت قدرتهای اقتصادی وجود دارد که با ایران روابط وسیع تجاری دارند. سیاست گسترش تحریمها نیز با معضلات جدیدی در متن بحران اقتصادی اخیر و تلاش هر دولت سرمایه داری برای بدست آوردن بازارها مواجه میشود. همینطور نوع فرجام مسائل منطقه ای مانند عراق و فلسطین و حتی افغانستان بر رابطه با جمهوری اسلامی تأثیر دارند. به نظر من تلاش این خواهد بود که امکان تحمیل تعادلی جدید به اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی بالاتر رود و موانع قبلی بدرجائی از سر راه برداشته شود.

نکته مهمتر اینست که کشورهای خاورمیانه از بحران اقتصادی لطمات جدی میبینند و تبعات سیاسی و داخلی این لطمات از جمله موج گرسنگی و فقر و مبارزات کارگری دولتها را با محدودیتهای ویژه مواجه خواهد کرد و امکان عینی تدام سیاستهای قبلی را از آنها خواهد گرفت. جمهوری اسلامی و اسلام سیاسی در این میان الگویی برای ارائه ندارد. این دوره پس از جنگ سرد نیست. به نظر من اسلام سیاسی مجموعاً در متن این تحولات



## معنا و پی آمدهای سیاسی پیروزی اوباما در انتخابات آمریکا...

تضعیف خواهد شد و نیرو از دست میدهد. شکست آمریکا و تروریسم دولتی به قدرتگیری اسلام سیاسی منجر نمیشود و همه اینها به مبانی توافقات برسر موضوعات مختلف تأثیر دارند.

**یک دنیای بهتر:** در اپوزیسیون ایران ما شاهد شکل گیری گرایشات متفاوتی در قبال این رویداد هستیم. گرایش ملی اسلامی و بخشهایی از اپوزیسیون پرو غرب ذوق زده و هیجان زده به دفاع از دموکراسی آمریکایی پرداخته اند. باز هم قبله عالیشان را در بوق کرده اند. گرایشاتی دیگر دچار دیپرسیون سیاسی شده اند. امیدهایشان برای حمله نظامی کم رنگ شده است. در طرف دیگر جریاناتی با ظاهر "رادیکال" چنین تغییراتی را اساسا به معنای کم رنگ شدن مطلوبیت پروژه و تبلیغات خود میدانند. از قرار حاکمیت وحشی ترین جناح سرمایه را شرایط "مناسب" تری برای بسیج نیرو و پیشروی میدانند. محورهای برخورد عمومی و ویژه به این تغییر و تحولات کدام است؟ به این گرایشات چگونه باید برخورد کرد؟

**آذر ماجدی:** تا حدودی به بخش هایی از این سوال در پاسخ به سوال قبل پرداختم. بخش عمده اپوزیسیون ایران، بویژه ملی - اسلامی و راست پرو غرب، نقش آمریکا را در قدرت یابی خود بسیار موثر می بینند. ملی - اسلامی ها خواهان نزدیکی سیاست آمریکا و جمهوری اسلامی هستند، خواهان عادی سازی موقعیت جمهوری اسلامی در سطح جهانی هستند. چنین وضعیتی را از نظر سیاسی و اجتماعی برای نیرو گرفتن خود مناسب تر تشخیص می دهند. از آن سوی بخشی از نیروهای راست پرو غرب خواهان دخالت

نظامی آمریکا در ایران هستند. دخالت نظامی آمریکا را تنها راه به قدرت رسیدن خود می دانند و با انتخاب اوباما این روزنه را کور شده می بینند. برخورد این جریانات از موقعیت خود و نزدیکی شان به قدرت ناشی می شود و کاملا قابل انتظار است.

بخشی از چپ همواره انقلاب را ناشی از فقر و فلاکت و دیکتاتوری خشن دیده است. در نتیجه با اصلاحات مخالف است، زیرا اصلاحات را مانعی در مقابل انقلاب می داند. باید تاکید کنم، نه رفرمیسم، بلکه خود اصلاحات. اینها از همان نوع چپی هستند که زمانی که طبقه کارگر برای حقوق خود و بهبود شرایط کار و زیست اش مبارزه می کند، این مبارزه را با برچسب اکنومیسیم تحقیر می کنند. این چپ هیچ ربطی به مارکسیسم ندارد. از نظر مارکسیسم و کمونیسم کارگری موقعیت مرفه تر و انسانی تر نه تنها برای امروز طبقه کارگر و مردم ضروری است، بلکه همچنین امکان سازمانیابی انقلاب اجتماعی را تسهیل می کند.

این دسته از چپ بوش را به اوباما و لوپن را به حزب سوسیالیست فرانسه ترجیح می دهند. این مسخره است. اما این خصلت چپ سنتی پا درهوا و پوپولیست است. چپی که در شرایطی که سوسیال دموکراسی بر سر کار باشد، از آژیتاسیون انقلابی عاجز است. یک دلیل این مساله اینست که جامعه سوسیالیستی نزد این چپ با جامعه تحت سوسیال دموکراسی یا شوروی سابق تفاوت چندانی ندارد. رادیکالیسم این دسته از چپ یک رادیکالیسم صوری و سطحی است.

کمونیسم کارگری در قبال این جریانات سیاست روشنی دارد. نقد و افشای این جریانات باید اساس برخورد ما به آنها را تشکیل دهد.

اینها در میان مردم واقعی جایی ندارند. تبلیغات توخالی و پر هیاهوی بی محتوا تمام کار اینها را تشکیل می دهد. اکنون نیز که با پدیده اوباما و سقوط سیاست های بوش روبرو شده اند، این وضعیت را یا با اینکه هیچ چیز تغییر نکرده است، توضیح می دهند یا آن را یک توطئه می خوانند و یا اینکه همه چیز را یک فریب بزرگ می نامند.

یک باصطلاح "تحلیل" خیلی جالب امروز به چشم خورد، یکی از "نواوغ" این دسته از چپ اعلام کرده است که اوباما مثل احمدی نژاد است. گفته اوباما بیشتر به احمدی نژاد شبیه است تا خاتمی. من هیچ اظهار نظر بیشتری در مورد "نواوغ"، "بصیرت" و "عمقی" که در این تحلیل نهفته است، نمی کنم. قضاوت را بعهده خواننده می گذارم. این تحلیل گر ما نه فقط "نابغه" است، بانمک هم تشریف دارد. با یک جوک راسیستی بسیار زشت، اوباما و خاتمی، هر دو را شکلاتی توصیف کرده است. عاقبت این چپ هپرودی را "خدا" بخیر کند!

**سیاوش دانشور:** ذوق زدگی اپوزیسیون راست ایران را نباید جدی گرفت. اینها اولین قربانیان شکست آمریکا و راست افراطی بودند و موقعیت سیاسی شان در متن این بحران بدرجات متفاوت تضعیف شد. جنبش ملی اسلامی کودکانه فکر میکند عروج اوباما در آمریکا به عروج پدیده ای از نوع خاتمی در ایران منجر میشود. اینها توهمات محض اند و تنها در سیستم آخوند زده این خط قابل تصور است. خاتمی و دو خرداد پدیده ای مربوط به گذشته است و هر تغییراتی در قدرت دولتی در ایران تنها میتواند درجه ای عر و تیز نوع احمدی نژاد را تلطیف کند. اینها مجبورند دف زنان در مدح دموکراسی سخن بگویند. در دوره ریگان هم همین کار کردند. در دوره کلینتون و بوش هم سیاست شان همین بود. برای اوباما هم همین کار را میکنند. وقتی معنی

این دموکراسی این نیست که اینها بتوانند در ایران روزنامه ای منتشر کنند تا چه رسد در "انتخاباتی" که خامنه ای سازمان میدهد شرکت کنند، دیگر این نوع تبلیغات پوچ و بیمعنی است. آنها میدانند و میبینند که در متن بحران اقتصادی اخیر سرمایه داری بی اعتبار شده، مارکس مجددا مد روز شده است، محبوبیت سوسیالیسم و کمونیسم را هر راست افراطی اذعان میکند، و چون همتایان ایرانی و جهان سومی شان نمیتوانند به این حقایق اعتراف کنند لذا در شیپور دموکراسی میدمند. اما این دموکراسی به پروژه ای که اینها را بقدرت دولتی نزدیک کند و یا موجبات تغییر سیاسی مثبت در موقعیت شان شود نمیشود.

این شعارها حجاب بحران و بن بست آنهاست و بعضا دارند زیر پوشش دموکراسی از چهارچوبهای قدیمتر دموکراسی چراغ خاموش رد میشوند. تنها امید آنها میتواند این باشد که عادی سازی رابطه جمهوری اسلامی و آمریکا نهایتا به تغییراتی در فضای سیاسی ایران منجر شود که آنها هم در مشتق سوم آن بهره مند شوند. این هم به نظر من عاقبتی ندارد.

راست پرو غرب هم وضعیت مشابهی دارد با این تفاوت که استراتژی قدرتگیری آنها در اساس مبتنی بر حمله نظامی بود. اینها ریگانیست ها و بوشیست های تمام عیار بودند. هیچ بعید نیست این خط در کور شدن افق حمله نظامی به جمهوری اسلامی نزدیک شود. به نظر میرسد در ایندوره خط حاکم بر این جریان بیشتر کوبیدن روی نسلزری ناسیونالیسم و ارزشهای "خودی" باشد. راست پرو غرب تا اطلاع ثانوی حرفی برای سیاست ایران ندارد. هم راست پرو غرب و هم ملی اسلامپها با شکست راست افراطی در جهان اساسا ناتوان از گذاشتن دورنمایی در برابر جامعه ایران هستند. پلاقرم سیاسی و اقتصادی اینها شکست خورده است و ناچارند برای تبیین هویت سیاسی خود

## معنا و پی آمدهای سیاسی پیروزی اوباما در انتخابات آمریکا...

فکری بکنند.

جریانات فرقه ای تر مانند فدرالیستها و قوم پرستان و مجاهدین تماما دچار بحران مزمن و نفس موجودیت سیاسی میشوند. اینها نه میتوانند به مردم و طبقات اجتماعی برای مبارزه علیه جمهوری اسلامی متکی شوند و نه میتوانند هویت و استراتژی به بن بست رسیده خود را در این فضای جهانی بازسازی کنند. موقعیت این نوع جریانات وخیم تر از همیشه است.

در مورد جریاناتی "رادیکالی" که بوش را به اوباما ترجیح میدادند باید گفت دنیا از این موجودات زیاد دارد. نه منشا تأثیری هستند و نه برایشان فرقی میکند که زندگی واقعی طبقه کارگر چه تفاوتی دارد. اما همیشه چپی هپروتی هست که فقر شدید و سرکوب شدید و گرسنگی دادن مردم را وسیله برخاستن و قیام و انقلاب میداند و به این معنا از سیاستهایی صریحا یا تلویحا دفاع میکند که چنین اوضاعی را فراهم کند. اینها حتی نباید چپ و رادیکال نام گیرند. اینها جریاناتی غیر مسئول، غیر اجتماعی، غیر کارگری و فرقه ای اند که بیشتر شبیه مهدیون غیر مذهبی هستند.

برخورد کمونیسم کارگری به مجموعه این گرایشات بنا به اهمیت آنها متفاوت است. بطور کلی ما در ایندوره امکانی بدست آوردیم که آلترناتیو و راه حل کارگری را با قدرت بیشتری در مقابل کل نیروهای طرفدار سرمایه داری مطرح کنیم و برای مطلوبیت و فوریت آن نیرو بسیج کنیم. ما باید از موقعیت سست و بحرانی راست اپوزیسیون نهایت استفاده را بنفع قدرتگیری جنبش کارگری و سوسیالیستی بکنیم. راه حل های دست راستی، برخلاف تاجریست هائی که

سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آمریکا آن چنان است، که سوسیالیسم دیگر حکم فحش و تابلو را ندارد. از همه جالب تر پاسخ اوباما به این تبلیغات بود. وی گفت لابد بعدا هم خواهند گفت که من یک توطئه گر کمونیست هستم، چون در مهد کودک اسباب بازی و ساندویچ ام را با بچه های دیگر تقسیم می کرده ام. این یک انقلاب فکری و روانشناسانه در جامعه آمریکا است. پیش از این کلمات کمونیسم و سوسیالیسم مانند کفر و تابو و جنایت بود. اما اکنون با توزیع ثروت و با سهم شدن با دیگران، یعنی خصوصیات خوب و انسانی، تداعی میشود. این یک پیشروی مهم به نفع کمونیسم است.

قطعا این شرایط برای رشد کمونیسم بسیار مناسب تر است. اما پیش از هر چیز باید این جنبش در آمریکا پا بگیرد و یک حزب کمونیستی کارگری قوی در آمریکا بوجود بیاید. لذا جنبش کمونیستی در آمریکا، بنظر من، هنوز راه درازی در پیش دارد. هر چند که دوره هایی در تاریخ هستند که پدیده های رادیکال و انقلابی سریعاً گسترش پیدا می کنند. آیا ما در چنین دوره ای در آمریکا هستیم؟ باید دید.

**سیاوش دانشور:** دوره تبلیغات زمخت ضد کمونیستی مدتهاست که به پایان رسیده و تتمه آن در این سالهای اخیر دیگر توجهی جلب نمیکرد. اگر اظهارات و تک تیرهای عده ای ناسیونالیست و قومپرست و تازه دمکرات بیخبر از دنیا را کنار بگذارید، مدتها بود که توسط خود رسانه های بورژوائی از اعتبار مارکس، توجه به مارکس، خواندن مجدد مارکس و غیره صحبت میشد. بی اعتباری این تبلیغات در مهد آنتی کمونیسم و جامعه ای که شرم و تاریخ سیاه مک کارتیسم را در پرونده خود دارد، دیگر نشان بی اعتباری مطلق این سیاستها و گویندگانش است. اگر در آمریکا تبلیغات ضد کمونیستی برای

تازگی سوسیال دمکرات شدند و هنوز بیشتر از راستهای افراطی دنیا ضد کمونیست هستند، در ایران بیش از پیش بی اعتبار شدند و قطب نمایشان را از دست داده اند. ما باید با نقد مستمر جریانات اصلی بورژوائی و نشان دادن بی ربطی سیاست شان به نیازهای واقعی و مادی توده های عظیم طبقه کارگر و مردم امکان قدرتگیری آلترناتیو کارگری را تقویت کنیم. در عین حال ایندوره دوره جابجائی های سیاسی و بازتعریف ها و "دگراندیشی" های جدید است. در این میان نزدیکی به جمهوری اسلامی در متن بی افقی و بن بست و تلاش برای تحمیل نقاط سازش به مبارزه طبقه کارگر و خواست سرنگونی یک احتمال واقعی است. سیاست ما باید مقابله جدی با این نقطه سازشها و به شکست کشاندن آنها باشد.

**یک دنیای بهتر:** سوسیالیسم بطور ویژه ای در انتخابات آمریکا مطرح بود. جناح محافظه کار تلاش بسیاری در "ترساندن" جامعه از "خطر سوسیالیسم" داشت. این تبلیغات اگر در دوره مک کارتی زندگی بسیاری را تیره و تار و تباہ میکرد اما در این دوران نه تنها هیچ تأثیر منفی ای نداشتند، بلکه برعکس توجه برانگیز بود. معنا و تأثیر این شرایط برای پیشروی کمونیسم کارگری در آمریکا و جهان چیست؟ حلقه های اصلی پیشروی کدام اند؟

**آذر ماجدی:** این یک پدیده نوظهور و بسیار جالب در جامعه معاصر آمریکا است. رقبای جمهوریخواه اوباما را سوسیالیست خواندند، اوباما نه تنها به موضع دفاعی نیافتاد، بلکه با جوک از آن عبور کرد. حتی در رسانه ها از این صحبت شد، که مک کین از آن رو که اوباما خواهان توزیع ثروت است، او را سوسیالیست خوانده است. این تمایل اوباما عملا باعث محبوب تر شدن وی شد. شرایط

کاندید رئیس جمهورش بی تأثیر است، آنوقت تکرار این تبلیغات از زبان مثنی ناسیونالیست و ضد کمونیست و تازه دمکرات دیروز استالینیست دیگر تف سر بالاست. و بالاخره همه اینها هنوز به معنی پایان قطعی این نوع تبلیغات در جامعه سرمایه داری نیست. تبلیغات ضد کمونیستی در ایندوره معنا و قابلهای جدیدی خواهد گرفت که اساسا منافع طبقه بورژوا و استثمار و بردگی و اختناق را در مقابل تلاش انسانی و آزادیخواهانه کارگر و کمونیسم حراست میکند.

در آمریکا متأسفانه شاهد یک جنبش کارگری قدرتمند و یک نیروی کمونیستی معتبر و قابل توجه نیستیم. اینکه محصولات ایندوره جدید چه خواهد بود باید دید. اما آنچه روشن است اینست که کم رنگ و بی تأثیر شدن تبلیغات ضد کمونیستی به آرمان و مبارزه سوسیالیستی فرصت جدیدی میدهد. در کشورهای دیگر جهان که به اندازه آمریکا تبلیغات ضد کمونیستی تأثیر نداشتند و تاریخی از مبارزات کارگری و سوسیالیستی دارند شرایط متفاوت است. در اروپای غربی و کشورهای تازه صنعتی امکان رشد جنبش کارگری و کمونیسم فراهم تر است. بدون تردید ما ایندوره شاهد مبارزات کارگری شکوهمند و گسترده در مقابل تعرض طبقه حاکم برای شکستن بار بحران روی دوش طبقه کارگر خواهیم بود. در ایندوره ضرورت عروج احزاب کمونیستی و سوسیالیستی، احزابی که نماینده واقعی و دربرگیرنده رهبران و توده های طبقه کارگر باشند، بیشتر از هر زمانی خود را دیکته میکند. رجوع به مارکس و چفت شدن مارکس با اعتراض کارگر علیه سرمایه بیشتر و بیشتر میشود. سنت رادیکال و عمل مستقیم در جنبش کارگری تقویت خواهد شد و یا زمینه تقویت جدی دارد. حلقه اساسی دخالت فعال در این اوضاع و تامین ملزومات پیشروی است. اگر احزاب سیاسی طبقه حاکم جملگی دست شان در جیب طبقه کارگر است و شعارشان

که در چنین وضعیتی هنوز برای تکرار جنایت تلاش کرد.

### پیام من!

آهای مزدوران سرمایه، قاتلین نسلها از شریف ترین انسانها، من با صدای بلند اعلام میکنم که یک کمونیست هستم! علیه نظام شما و برای برقراری حکومت کارگری و سوسیالیسم مبارزه میکنم! این مبارزه را تا آخرین نفس خود ادامه خواهم داد! برای لایروبی لجن سرمایه و حکومت مرتجع و جنایتکار اسلامی اش و برپایی یک دنیای بهتر لحظه ای از مبارزه نخواهم نشست.

### همرزمان!

تاریخ طبقه ما مملو از قهرمانی و همدردی و تاریخ طبقه حاکم سرشار از جنایت و بیرحمی برای سود و سود است. وقتی به مبارزاتم بر علیه رژیم اسلامی در سالهای دهه شصت برمیگردم، وقتی دوران سیاه سرکوب و کشتار کمونیستها و انسانهای آزادیخواه را ارزیابی میکنم، وقتی همین امروز میبینم که هنر جنایت و نابودی مخالف را به چه سطحی رسانده اند، بوضوح میبینم که جنگ ادامه دارد. آنها یک سو ایستاده اند و ما سوی دیگر. این جنگ باید به فرجامی برسد تا برگی دیگر از تاریخ ورق بخورد. وظیفه تک تک انسانهای آزادیخواه و سوسیالیست و کمونیست است که بر علیه جمهوری اسلامی این جرثومه و عصاره توحش سرمایه داری معاصر متحدانه بپاخیزند.

امروز بیش از هر زمان راه رهائی بشر منکوب شده و طبقه ما فقط و فقط سوسیالیسم است.

مرگ بر حکومت اسلامی سرمایه داران!

زنده باد حزب اتحاد کمونیسم کارگری!

\*\*\*

دستگیری اعضای خانواده ام رخ داد. فشارها و تهدید ممتد سبب شد پدرم دو بار دچار سکته قلبی شود. این فشارها طی شش ماه اخیر بیشتر شده بود.

اخبار مبنی بر کشته شدن من را بارها به خانواده ام میدادند. نهایتاً آنها به مصادره تنها دارائی یعنی خانه ای که همه در آن سکونت داشتند دست زدند. پدر رنجور من در مقابل این فشارها دیگر نتوانست تحمل کند. هنگام برگشتن از دادگاه در پارک ملت ارومیه بر اثر سکته قلبی به زمین میافتد. نیروی انتظامی به جای بردن سریع وی به بیمارستان او را در کیوسک پلیس روی یک تخت میخوابانند که در نتیجه دچار سکته مغزی هم میشود. یک ساعت بعد این واقعه او را به بیمارستان میبرسانند. اما با تمام تلاش دکترها دیگر دیر شده بود. 16 روز پدرم را در ای سی یو نگه میدارند. او هم بینائی و هم تحرک تمام اعضای بدن خود را از دست میدهد. دکترها از بیمارستان صولت ارومیه مرخصش میکنند. دیگر امیدی به نجاتش نمانده بود.

در این اثنا که تمام خانواده ام در رنج از دست دادن عزیزشان روزهای سختی را سپری میکنند، برادرم را عوامل جنایتکار به سختی مورد ضرب و شتم قرار میدهند و نیمه جان رهایش میکنند. نکته ای که مرا وادار کرد به گوشه ای از این جنایات رژیم بپردازم طرح عوامل اطلاعاتی بود. آنها بعد از انتقال پدرم که دیگر جز یک تن بدون جان از وی نمانده بود در اطراف خانه ما شبانه روز کشیک میدادند و ماشینهای را برای تحت نظر گرفتن رفت و آمدها در اطراف خانه مستقر میکنند. تصور و تحلیل شان این بود که من برای آخرین دیدار با پدرم به آنجا سر خواهم زد و آنها میتوانند مجدداً من را بدام بیاندازند. این قسمت را به عهده خواننده عزیز میگذارم تا خود قضاوت کند. سببیت باید تا چه حد باشد و نفرت از مخالف سیاسی تا چه حد

## من کمونیستم!

در پاسخ به جنایت رژیم علیه خانواده های فعالین کمونیست

کیوان صدیق

پرداخته است. نه فقط من بلکه خانواده ام نیز سالیان طولانی در این مسیر سهم بزرگی داشتند و بهای گزافی پرداختند.

بدواً بگویم که نه من اولین و نه آخرین کسی هستم که در راه آرمانهای انسانی توسط رژیمهای چون جمهوری اسلامی مورد هجوم قرار میگیریم. همزمان ما در گوشه گوشه ایران در قیصرهای بی نام و نشان آرمیده اند. کسانی که زیر شکنجه له شدند اما خود را به این مزدوران سرمایه نفروختند. من تنها بخش بسیار کوچکی از جنایت رژیم اسلامی را جهت افشاکاری از سیاست اخیر این جنایتکاران بر علیه خانواده های فعالین سیاسی و بخصوص خانواده فعالین کمونیست بازگو میکنم.

در دهه شصت بدنبال سرکوب های رژیم من نیز به عنوان یک کمونیست دستگیر شدم. سالها در تک سلولی های مخوف و در زندانهای وحشتناک بسر بردم. در این سالها دار و ندار خانواده ام را عوامل جنایتکار به بهانه های مختلف از آنها گرفتند و خانواده ام را با فقر شدیدی مواجه کردند. پدر من یک کارگر بود. از تحصیل برادرانم جلوگیری کردند. تمام خانواده سرتاسر عمر خود را با فقری که سرمایه داری اسلامی منشا و بانی آن بوده محکوم کردند. آنها سالها پشت میله های زندان تحقیرها و تهدیدها را به جان خریدند ولی هرگز عقب نشینی نکردند. بارها برای شکنجه روحی خانواده ام اعلام میکردند روز فلان برای گرفتن جنازه پسر بی دین خود مراجعه کنید. این شکنجه ها تا به امروز ادامه داشت. تا زمانی که سال 2006 بعد از آزادی از آخرین زندانم، که زندان اوین بود، مجبور شدم به خارج از کشور بروم. با خروج من تهدیدها و فشارها به خانواده ام دو چندان شد. بارها

وقتی که این جنایت ضد انسانی رژیم اسلامی را خواستم قلمی کنم مدت طولانی با کلمات جنگیدم. چرا که ابعاد این جنایت در کلمات نمیگنجید. آنچه مختصراً میخوانید یک داستان نیست. این حقیقت زندگی یک کمونیست است که از سال 1356 بر علیه حکومتهای سرکوبگر شاه و جمهوری اسلامی مبارزه کرده و هدفی جز برقراری یک نظم سوسیالیستی که متضمن آزادی و برابری و رفاه انسانها باشد نداشته و ندارد. این سرنوشت خودم، یعنی کیوان صدیق، یکی از اعضای حزب اتحاد کمونیسم کارگری است. کسی که در این مسیر بهای بسیار

## معنا و پی آمدهای سیاسی پیروزی اوباما در انتخابات آمریکا...

فداکاری زیر پرچم ناسیونالیسم برای "اقتصاد مملکت" است، طبقه کارگر و کمونیسم فرصت طلایی دارد که در ایندوره موقعیت خود را تحکیم کند و در این جدال جهانی مهر رادیکال و انسانی خود را بکوبد. مارکس و منصور حکمت نیاز ایندوره است. دورخیز برای سرنوشتی این نظام و بیدار کشیدن راه حل کارگری نیاز عاجل ایندوره است. وظیفه اساسی ما دخیل شدن در این جدالها، کمک به پیشروی آن، تامین ملزومات آن و بویژه بدست دادن تصویری روشن از نقد ضد کاپیتالیستی مارکسیسم و کمونیسم کارگری، و از همه مهمتر دخالت همه جانبه در این اوضاع در صحنه سیاسی ایران است. همه چیز بر حقانیت و تلاش کمونیستی در ایندوران دلالت دارند و هیچ زمان به این اندازه شرایط برای پیشروی و شکل دادن به یک جنبش وسیع کمونیستی و کارگری با پرچم مارکسیسم فراهم نبوده است.\*





سیروان قادری

## سرگردانی ناسیونالیسم کرد در عمق تاریخ

پاسخی به جعلیات فرخ معانی

بخش متحزب ناسیونالیسم تاریخ مصرف گذشته کردستان، در ادامه چالشهای ناشی از بی افقی، شکست دورنمای پیروزی آمریکا در عراق و سقوط هرچه بیشتر به دامن راست ارتجاعی، خود را هرچه بیشتر در تقابل با جامعه کردستان می بیند. نه امکان برون رفت دارد و نه توانایی حل مسئله را در قامت خود می بیند. در محافل شان جامعه کردستان را نه آنگونه که هست، بلکه آنگونه که میخواهند تصویر میکنند. شناخت از جامعه و جنبش های جاری آن در سیاست شان بی معناست. ربطشان به جامعه تابعی از تحولات و خواسته های امروز مردم نیست، بلکه باد زدن تاریخ مبارزاتی است که جامعه و زمان از آن عبور کرده است. اینها در نوستالژی تاریخی بسر می برند.

ناسیونالیسم کرد با چنین تصویری بر طبل "جنگ جنگ تا پیروزی" میکوبد. سالهاست چشم بر واقعیت بسته است. این جنبش اما امکان پیشروی و برون رفت از این بحران را ندارد. وضعیت و دست و پا زدن های کنونی شان نتیجه مستقیم سیاستهای پآخورد و کهنه شان است. جامعه کردستان متحول شده است. نسل جوان افق متفاوتی دارد. فعالین سیاسی پیشرو جامعه از آنها گذر کرده اند. جنبش های آزادیخواهانه و برابری طلبانه اجتماعی در کردستان گسترش چشمگیری یافته اند. مبارزه سیاسی - اجتماعی و شیوه های آن در کردستان معانی دیگری یافته است. مطالبات انقلابی و انسانی مردم کردستان دارای وسعت و پیچیدگی خاصی شده است. سیاست های ناسیونالیستی این احزاب حاشیه ای شده است. حتی ناسیونالیسم تاریخی غیر متحزب کردستان هم این سیاستها را حاشیه ای، غیر پاسخگو و بی مصرف ارزیابی می کند، چه رسد به صدها هزار جوان نسل

امروز کردستان که تشنه آزادی، مدرنیسم و رهایی انسانی اند.

درک و قبول این واقعیت، برای این محافل حکم جام زهر دارد. پاسخی فرخ معانی به آذر ماجدی ("پاسخی به ادعاهای بی اساس آذر ماجدی") یک نمونه زنده و در عین حال دردآور این واقعیت است. فرخ معانی ورشکستگی امروز ناسیونالیستهای متحزب در کردستان (خصوصا شاخه های گوناگون کومه له) را نه در بی ربطی سیاستها، افق و استراتژی شان به جامعه کردستان، بلکه در منصور حکمت می بیند. کومه له و حزب کمونیست ایران از دهه هفتاد شمسی دچار بحران شده است و این بحران هر روز از نو بازتولید می شود. قطعا باز نگری تاریخ و تعمیق در آن به درک علل این بحران کمک می کند، بشرط آنکه چشم بر واقعیات انکار ناپذیر تحولات بیست سال اخیر و ضعف ناسیونالیسم کرد در پاسخگویی به خواست ها و امیال مردم نبندیم. مادامی که اصل مساله بحران ناسیونالیسم کرد مورد بررسی قرار نگیرد، نتیجه ای بهتر از نتایج تا کنونی عاید نمیشود.

این طیف مساله را وارونه می بیند و سالهاست که با پرخاشگری و اتهام و انزجار نسبت به منصور حکمت، مسئولیت شکست و ورشکستگی شان را بر دوش کمونیسم کارگری میاندازند. اینها از درک این واقعیت که دنیا و منطقه متحول شده است، عاجزند. اینها رشد جنبش کمونیسم کارگری در کردستان را کودکانه انکار می کنند. اقبال کم سازمان های رنگارنگ ناسیونالیستی را در جامعه می بینند، بجای آنکه در دلایل اجتماعی و سیاسی آن عمیق شوند، خشم خود از ناکامی را متوجه منصور حکمت می کنند. فرخ معانی به این جریان تعلق دارد.

منصور حکمت مبحث کمونیسم کارگری را مطرح کرد. کوشید که کلیت حزب را به این جنبش جلب و جذب نماید. درباره مبارزه نظامی کمونیستی بحثی بسیار عمیق ارائه داد، درباره کومه له در اردوگاه و وضعیت اردوگاه ها صحبت کرد و هشدار داد. درباره جایگاه اجتماعی کومه له سخن گفت. کوشید رهبران وقت کومه له را به خطیر بودن شرایط، واقف کند، خطر رشد ناسیونالیسم را در کومه له هشدار دهد. مسئولانه گفت که باید اردوگاه ها در عراق سبک شود. باید کوشید انسان هایی که نمی توانند فعالانه در مبارزه نظامی شرکت داشته باشند را سریعاً به اروپا اعزام کرد.

اگر این هشدار منصور حکمت عملی نمی شد، سرنوشت بسیار خطرناک و مبهمی در انتظار چند هزار نیروی کومه له و حزب کمونیست ایران و به طبع آن طیف وسیعی از چپ جامعه قرار می داشت. اگر طرح منصور حکمت عملی نمی شد ما اکنون با یک فاجعه تاریخی در کردستان مواجه بودیم. موقعیت کومه له بی شک بهتر از وضعیت کنونی پ ک ک نمی شد. تحولات امروز و حاشیه ای شدن طیفهای مختلف کومه له عملاً بی ربطی شان را به امیال، خواسته ها و جنبش های جاری در جامعه نشان میدهد.

گرایش کمونیسم کارگری متعلق به یک جنبش اجتماعی متمایز بود. جدائی منصور حکمت تلاشی برای جدائی قطعی کمونیسم کارگری از چپ سنتی و ناسیونالیسم کرد بود. بعلاوه، بنا بر ادعای شما، نزدیک به دو دهه از تشکیل ح ک ک و رفتن منصور حکمت از حزب کمونیست می گذرد، چگونه است که کومه له مداوماً بر شدت و دامنه بحرانهایش



شهلا نوری

## "تلویزیون حلال" در خدمت اسلام سیاسی

نه تنها در تمامی مراحل زندگی مردم مسلمان دخالت می کند، بلکه زندگی دیگران را نیز که منتسب به مسلمان هستند در معرض اتهام کافر بودن قرار می دهد. این همان ادامه پروژه نسبیت فرهنگی است که از بازگشایی مساجد و مدارس مذهبی حمایت می کند. این همان پروژه نسبیت فرهنگی است که استخر جداگانه فراهم می کند و زیربار خواست پدر و مادر مسلمان شانه خم می کند. این همان پروژه ای است که نظام آموزش و پرورش را به تطبیق با خواست اسلام و ادار می کند و شانس آموزش روابط جنسی را در کلاسهای آموزش بیولوژی از دختران سلب میکند. اینگونه برنامه ها در ادامه همان پروژه ای است که حاضر نیست حجاب اجباری تحمیل شده از طرف پدر و مادر مسلمان را بر زندگی کودک زیر 16 سال، ممنوع اعلام کند.

دست اندرکاران تهیه این برنامه برای فروش برنامه مبتدل خود به مردمی که در شبهای سرد زمستان بلاجبار به تلویزیون خود پناه می برند، درجه تحصیلات مجریان برنامه را به رخ بیننده می کشد. جهت تبلیغ این برنامه در مدیای سوئدی درج میشود که یکی از مجریان برنامه درس وکالت را در سوئد خوانده است.

روز 3 نوامبر برنامه ای به نام تلویزیون حلال در تلویزیون سراسری سوئد به نمایش گذاشته شد که مبنایی شد برای بحث حول این برنامه. در درجه اول نام این برنامه با خود پیامی روشن دارد؛ **حلال!**

اما آنچه که با دیدن اسم این برنامه در مغز شهروند سوئدی متبادر می گردد، همان چهره مسئولین مهد کودک و سؤال همیشگی در اولین برخورد با شهروندان مهاجر است. آیا فرزند شما گوشت خوک می خورد؟ همه کسانی که در سوئد به مهد کودک و مدرسه رفته اند با این جملات روبرو شده اند. همه میدانند عبور از خط قرمز حلال و حرام اسلام با چه عقوبتی روبرو خواهد شد. مسئولین مهدکودک و مدارس هم به خوبی مرز خود را می شناسند و برای اینکه به عقوبت کفر در قبال انجام عمل "حرام در مقابل حلال" قرار نگیرند، پای خود را به خط قرمز نزدیک نمی کنند.

طرح این سؤال، از روز اول ورود کودکان به محیط آموزش پرورش، جدایی بخشی از کودکان را با دیگران، لااقل در عرصه فرهنگ غذایی کودکان به نمایش می گذارد. این پروسه چندین دهه است در سرتاسر سوئد تکرار شده و بخشی از کودکانی که در چند دهه پیش این روزها را پشت سر گذاشته اند، اکنون بزرگسالانی هستند، همچنان اسیر دست نسبیت فرهنگی حاکم. اما برای بخش عظیمی از همان کودکان که اولین تفاوت خود را با نخوردن گوشت خوک تجربه کردند، و اگر دختر بودند از 9 سالگی ملبس به حجاب اجباری پدر و مادر خود گشتند، اینگونه برنامه ها، تکرار نمایش بیحقوقی است که سالهای سال با آن دست و پنجه نرم کرده اند.

"حلال" در زبان اسلام در مقابل آنچه که "حرام" خوانده می شود،

## سرگردانی ناسیونالیسم کرد در عمق تاریخ...

افزوده شده است؟ یک طیف آن سر از فدرالیسم و کاخ سفید درآورده و بخشی دیگر سر از بیعت با پژاک و مذاکره با جمهوری اسلامی در عراق. طیفی هم اردوگاه نشین شده اند و مترصد بدست آوردن موقعیت برای آمدن به اروپا هستند. اینها حاصل سیاست های غلط و بی افقی کومه له و ناسیونالیسم کرد است. بر خلاف آنچه فرخ معانی بیان میکند، فرهنگ "پیشمرگه" جانش را برای خاکش میدهد" در کردستان و در میان فعالین سیاسی آن جایگاهی ندارد و جامعه از این فرهنگ سیاسی عهد عتیق عبور کرده است. امروز کارگر کردستان برای مبارزه طبقاتش راه "پیشمرگاتی" را انتخاب نمی کند، همانگونه که فعالین حقوق کودک و زن، فعالین علیه اعدام و غیره این شیوه را بر نمی گزینند. اگر غیر از این بود که به قول خود نیروهای کومه له "یک قابلمه فاسولیا" کفاف تمام نیروهایشان را نمیداد.

این وضعیت اسفناک ناسیونالیسم کرد حاصل بی افقی و بی ربطی این جنبش به مردم و جامعه کردستان است. مادامی که این جنبش این واقعیت را نپذیرد، در همین شرایط اسفناک درجا خواهد زد. شجاعت داشته باشید و عواقب سیاست های خود را بپذیرید. متهم کردن و ریختن تقصیرها به سر منصور حکمت و کمونیسم کارگری دردی از شما درمان نمی کند. تاریخ قضاوت می کند. منصور حکمت با تحلیلی هشیارانه از اوضاع منطقه و بین المللی، با بصیرت و احساس مسئولیتی قابل ستایش موجبات خلاصی هزاران نفر از آوارگی و فلاکت و تحقیر و حتی مرگ را فراهم آورد. این واقعیت یکی از لحظات پرافتخار رهبری منصور حکمت است. اگر قدر شناس نیستید لااقل انصاف داشته باشید.\*

### اما خود برنامه:

طبق گفته مجریان این برنامه: قرار است این سری از برنامه ها به مسائلی از قبیل برابری زن و مرد، تفاوت طبقاتی، سکس و مشروبات الکلی بپردازد و تفاوت مسلمانها و غیر مسلمانها را به نمایش بگذارد. باید به این مجریان برنامه گفت: در این بازی "بکس" شما از قبل بازنده محسوب شده اید! صحنه دست ندادن زنان مسلمان در بخش اول فیلم با مردی (چون طبقه فرامین اسلامی حرام است) و رفتار توهین آمیز آن مرد، نشاندهنده تقابل دو تفکر غیر مدرن و ضد انسانی است. این برنامه چنین عقب ماندگیهای را آموزش میدهد.

مردم پیشرو و برابری طلب سوئد نه با آن فرهنگ مردانه و توهین آمیز سنخیتی دارند و نه با محصولات نسبیت فرهنگی و برنامه تلویزیونی حلال. سیاست دولت سوئد اما هم مثل بیشتر دولتهای اروپایی، سر تعظیم فرود آوردن در مقابل دستگاه مذهب از جمله اسلام است. هدف از این برنامه ها نه تنها باز گذاشتن دست اسلام و ترویج خرافات قرون وسطایی است، بلکه در کنار این پروژه ها دست کلیسا و دیگر ادیان را هم در خدمت سرمایه و تحمیل مردم بازتر خواهد شد. این همه ماجراست!\*

## کارگران، کمونیستها!

به حزب اتحاد کمونیسم کارگری بپیوندید! این حزب شماس است! ما برای سرنگونی جمهوری اسلامی، احاطه نظام سرمایه داری، برقراری یک حکومت کارگری و یک جامعه خوشبخت و آزاد و مرفه برای همگان تلاش میکنیم!

## نامه ها

سیاوش دانشور



## در باره مقالات

سلام رفیق گرامی نسرين عزيز. خواهشمندم تشکر و سپاس من را به رفقای گرامی دانشور و جوادى بخاطر درج مقالات در مورد بحران سرمايه داری و نیاز به مبانی مارکس و سوسیالیسم برسانید. همينطور اعلام کنید آنچه من بصورت کوتاه و نه مقاله می نویسم صرفاً نظرات خود و تعدادی از دوستان می باشد و تنها برای شما ارسال می کنم. و چون در اینجا امکان ارسال مقاله برایم مقدور نمی باشد پیشنهاد می کنم ستون ویژه ای در نشریه بنام پاورقی اختصاص یابد تا نظرات من و امثال من در آن درج شود. چنانچه جای بحث و دیالوگ باشد در همان شماره و یا در شماره بعدی به آن پاسخ داده شود تا نشریه وزین شما محل دیالوگ و مباحثات رفقا گردد و بتوان با استفاده از نظرات روشن مارکس و مارکسیسم را از لابلای تبلیغات زهرآگین دنیای سرمایه به تشنگان این راه انسانی برسانیم.

به امید موفقیتان در راهی که انتخاب نموده اید. با تشکر کیانوش

## کیانوش عزیز،

از حسن نظرتان در مورد مطالب مربوط به بحران از جانب خودم و رفقا تشکر میکنم. توقع ما اینست که همراه با دوستان بتوانید نشریه یک دنیای بهتر را بدست مشتاقان کمونیسم کارگری برسانید. کاری که بسیاری از رفقای عزیز و فعالین کارگری صمیمانه مشغول آند. در مورد ستون ویژه دیالوگ ما ستون نامه ها را برای اظهار نظر و سوال گذاشته ایم. مطالب مستقل تر را عمدتاً بصورت مقاله منتشر میکنیم. برایتان آرزوی موفقیت و پیروزی دارم.

شما چگونه فکر می کنید؟

بعنوان یک خرافه و صنعت پولسازی و کلاهبرداری و تجاوز به کودک. ما در جنگ مذاهب جانب یکی را نمیگیریم بلکه پرچم علیه هر نوع مذهبی را برمی افرازیم. در مورد سرکوب شهروندان منتسب به بهائی توسط رژیم اسلامی موضوع فرق میکند. از نظر ما هیچ کسی و هیچ دولتی حق ندارد شهروندان را به بهانه تعلق مذهبی یا قومی یا مرام سیاسی و غیره سرکوب کند و مورد آزار قرار دهد. اینها برای حکومت مرتجع اسلامی شما غیر قابل فهم است. ما بجای دفاع از بهائیت و هر نوع مذهبی تلاش میکنیم نیاز بشر به مخدر مذهب را از بین ببریم. بهائی اگر میخواهد آزاد شود باید بعنوان انسان از قید جامعه طبقاتی رها شود. چون نه فقط بهائی و اسلامی مثل شما بلکه هر نوع مذهبی ضرورت وجودیش را از نیاز جامعه ای میگیرد که انسان در اسارت است. اسیر مناسبات نابرابر اقتصادی، اسیر تفاوتی طبقاتی، اسیر قدرتهای فائده و سرکوبگر سیاسی، اسیر از خود بیگانگی از کار خویش و محصول کار خویش و همونوع خویش. اگر انسان امروز از قید این اسارتهای فکری و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی آزاد شود، اگر انسان امروز در جامعه ای زندگی کند که اول و آخر آن برای آسایش و رفاه و سعادت مادی و معنوی خود اوست، دیگر به مذهب نیازی ندارد. آنرا مانند وسیله ای عصر حجری و مخدري خطرناک دور می اندازد.

اما در ایران حکومت شما تنها یک جریان مذهبی مرتجع نیست، یک جریان سیاسی است. جنگ ما با شما صرفاً برسر مذهب نیست بلکه سیاسی و طبقاتی است. این جنبش سیاسی را باید به طرق سیاسی برانداخت. باید اعتراف کنم که در یک مورد با شما توافق دارم. جمهوری اسلامی مملو از آدمهای احمق است. این حکومت مشتی اوباش و قاتل و دزد است. جنگ شما با صوفیها و بهائیان و

سروش و امثالهم جنگ فرقه ها برسر منفعت مادی و زمینی است که پوشش غیر مادی و "آسمانی" به آن داده اید. امری که آخوند و خاخم و کشیش و مفت خور دستگاه مذهب در آن استاد است. در مورد سفارش تان مبنی بر مطالعه هجویات اسلامی باید بگویم مذهب یا علم مثل ترکیب آب و روغن است. مذهب ضد علم است و پوشش "علمی" دادن به خرافات عصر حجری حقیقتاً تنها از آخوند جماعت و امثال شما برمی آید. نتیجه اما اینست که در ایران میبینید. اینجا من هم سفارشی برای شما دارم: شما آخوند جماعت که از قدیم در بو کشیدن اوضاع و اینکه کجا میشود مفت خوری کرد تبحر دارید، باید فهمیده باشید که همراهی با حکومت به قول خودتان مملو از احمقها و نابخردهائی که مردم از آن منزجرند به صرفه نیست. بهتر است راهتان را جدا کنید و در گوشه ای زندگی شرافتمندانه ای برگزینید. همکاری با و دفاع از نظامی که روی دوش دریائی از قتل و جنایت ایستاده است مایه افتخار کسی نیست. ما توصیه نمیکنیم که شما بروید کمی کمونیسم و مارکس را بشناسید. اینها به گروه خون شما نمیخورد. اما میتوانیم توصیه کنیم که راهتان را از جنایتکاران جدا کنید و در پیشگاه مردم و طبقه کارگر طلب بخشش کنید.

## من بهائی هستم

سلام. مجله را دیدم. من هم آرزوی آبادانی و سربلندی برای ایران و همه ایرانیها دارم. من بهائی هستم و چون پیامبر این دین در ایران ظهور کردند، این کشور برای همه بهائی های دنیا مقدس و با ارزش است و همه ما دوست داریم هر کاری که میشه برای خدمت به این سرزمین بکنیم. شاد و خوش باشید. کورش

## آقای کوروش عزیز،

شما حق دارید به هر عقیده و مرامی متعلق باشید. از نظر ما شما بدوا انسان



# نامه ها...

هستید و نه ایرانی و یا بهائی و یا مسلمان و غیره. به نظر ما و حکومتی که برای آن تلاش میکنیم مذهب و ملیت و قومیت نباید کوچکترین ربطی به نظام سیاسی و اداری جامعه داشته باشد. افراد و گروهها را نیاید با تعلق مذهبی و ملی و ایدئولوژیک آنها در اوراق هویتی و رسانه ها خطاب کنند. مذهب باید امر خصوصی افراد باشد و در این قلمرو نیز نباید به حقوق مصرح زنان و کودکان دست درازی کند. بزرگسالان از نظر ما آزاد هستند که هر مذهبی اختیار کنند، مراسم های خود را داشته باشند، یا هیچ مذهب و دینی نداشته باشند و مرتباً علیه دین و مذهب و خرافه بگویند و بنویسند. در مورد نظر عمومی ما در باره مذهب و بهائیت در سوال بالاتر به یک مسلمان متعصب طرفدار جمهوری اسلامی جواب دادم و همین را در این مورد کافی میدانم. موفق و پیروز باشید.

## چگوارا عزیز،

در مورد حکم صادر شده برای دوست دانشجویان تلاش میکنیم مراتب را در رسانه ها منعکس کنیم و اقدامی که مقدر باشد را در دفاع از وی انجام دهیم. با آرزوی روزی که زندان و زندانی سیاسی نداشته باشیم و مقوله ای بنام جرم سیاسی از فرهنگ جامعه رخت بر بسته باشد. موفق باشید.

## پایتان را از کفش ما بیرون کنید!

آقای دانشور عزیز، دوست داشتم تلفنی با شما حرف بزنم اما به فرصتی دیگر موکول میکنم. این آف را بعنوان سوال و درد دل مینویسم. من برای شما احترام زیاد قائلم و میدانم که در میان مخالفان جمهوریخواهان و ما سوسیال دمکراتها شما نیش قلم تان همواره براه است. اما یک سوال، راستی چرا پایتان را از

مسئله چه دیروز و دوره ماه غسل شما و چه امروز که پرچم ریگان و راست افراطی افتاده است، و اضافه میکنم سرمایه داری در اوج بی اعتباری بسر میبرد، برای مارکسیستهای مثل من آمدن و رفتن شوروی معیار انتخاب سیاسی نبود. لابد برای توده ایها بود، برای اکثریتها بود، برای بخش اعظم چپ ایران و جهان بود. آخر آنها ارمان و افق و سیاست و برنامه شان که فراتر از ناسیونالیسم و صنعتی کردن و رفرف و دمکراسی خلقی نمیرفت. بحث من نوعی با این متفکران تازه نیمه دمکرات شده این بود که دوستان عزیز، اگر دیروز ما میگفتیم استالین و انورخوجه و برژنف و دیگران ناسیونالیست و یا دیکتاتور و بورژوا بودند و برای همین توضیحات مارکسی و مستند و تاریخی از سیاست و اقتصاد در شوروی و جاهای دیگر مطرح میکردیم، فقط مانده بود با تعصبی عمیق خرخره آدم را بچونند! آنها اما وقتی دمکرات شدند، کل این داستان را به ما منتسب میکردند و میگفتند "اقا مرد، تمام شد، بیدار شو، دنیا تنها راه دمکراسی و بازار دارد، فوئش باید برای رفرف جنگید!" همین لشکر شکست خورده و با

عرض معذرت نان به نرخ روز خور دمکرات و تاجرپرست بودند و هر نوع چپگرانی تا چه رسد به کمونیست و مارکسیست بودن را مسخره میکردند. خوب، ما که از قدیم طرفدار آزادی بیقید و شرط بیان و عقیده بودیم ایرادی نداشتیم که آنها با تعصب سابقا استالینی و اینبار دمکرات تاجرپرستی حرف بزنند. اما دیگر پشت خاتمی و رژیم اسلامی رفتن، به کمونیستها در مقابل خاتمی دیکتاتور گفتن، و خود را جمهوریخواه و دمکرات نامیدن دیگر زیاده روی بود. امروز که قیله عالم شما فروپاشیده است و معلوم شده که هر چه گفتید توهمات محض بود، قدری انصاف داشته باشید. قدری شهامت سیاسی داشته باشید و اعلام کنید که اشتباه کردید. ولی شما چنین نمیکند. نوع شما میگوید ما سوسیال دمکرات

هستیم و البته با چهره انسانی! دیروز اگر دوستی از کمپ خود شما همین را میگفت بعید نبود برخوردی مشابه با کمونیستها را با او بکنید. من معنی جمهوریخواه از هر نوعش را در ایران و سیاست و برنامه آنها و بی ربطی شان به اقتصاد سیاسی آن جامعه و بند به بند سیاستهایشان را نقد کردم و مقالات آن موجود اند.

واقعیت اینست که آنتی کمونیسمی که بدنبال سقوط بلوک شرق راه افتاد و شما لشکریان شکست خورده با پرچم سفید رو به ریگان و کاخ سفید سمت گرفتید و بیشتر از صاحب خانه و تند تر از آنها شمشیر میزدید، آن صحنه ها برای امثال من چندان آور بود. نه فقط در قلمرو عقاید بلکه بعنوان کاراکتر سیاسی. امروز هم که سران و پیغمبران بازار و دمکراسی شما در مورد حق با مارکس بود حرف میزنند، باز هم شما و نوع شما تندتر از آنها علیه کمونیسم حرف میزنید. فکر نمیکند این وسط بعنوان افراد بی هویت سیاسی، زله ای، با شخصیت سیال و بدون ثبات ظاهر میشوید؟ اصلاً برای شما چیزی از جنس حقانیت دورانی و تاریخی معنی دارد؟ یا نه، باید همراه جهت باد شد؟

من آمریکا را مبینم و ما نظرمان را قبل از هر کسی در میان چپها در مورد بحران و انتخابات و غیره اعلام کردیم. اگر نظری بدون تعصب به تاریخ ما بیاندازید، مستقل از اینکه چه اختلاف سیاسی و طبقاتی با ما دارید، مبینید که ما ثبات داریم. استحکام سیاسی داریم. اصول غیر قابل حراج داریم. با موج نیرویم و با نشستن موج فرار نمیکنیم. مبینید نه فقط با تاریخ مشروطه - مشروعه و سنت جبهه ملی حزب توده و فرزندان اردوگاهی شان سختی نداشتیم بلکه از همان ابتدا به یک سنت مارکسیستی و ضد کاپیتالیستی تعلق داشتیم و امروز هم همین هستیم. این کفش ماست و پای ما توی این کفش است.

## نامه ها...

و بالاخره به شما و نوع شما توصیه میکنم پشتتان را به باد دمکراسی و انتخابات اخیر ندهید. ایندوره توهم برای امثال شما بسیار زودگذرتر از آنست که فکر کنید. وانگهی، داشتن عقاید عیب نیست. این حق شماست. اما بعنوان آدم سیاسی و بعنوان کسی که میخواهد در تحولات جامعه ایران کاری صورت دهد، سهامتان را در بانک سوسیال دمکراسی نگذارید. همان بلای برادران لیمن بمرتان می آید. در ایران خط شما اسیلونی شانس سیاسی و مادی ندارد.

موفق و پیروز باشید. \*

## آخر هفته

آخر هفته

تحلیل و نظر

Weekend

Analysis & Views

$$M = EC^2$$

$$C = ME^2$$

$$E = MC^2$$

$$2 = MC_e$$

برنامه ای سیاسی، اجتماعی و علمی

با علی جوادی

شنبه ها ساعت ۱۲ تا ۱:۳۰ بعد از ظهر

در کانال یک

## تلویزیون برای یک دنیای بهتر

جمعه: ساعات ۵ بعد از ظهر بوقت تهران یکشنبه: ساعت ۱۲:۳۰ ظهر بوقت تهران

### در کانال یک

برای یک دنیای بهتر یک برنامه سیاسی است. بیطرف نیست، جانبدار است. مدافع حقیقت، آزادی، برابری، شادی، رفاه و سعادت انسانها است. ما برای یک جمهوری سوسیالیستی مبارزه میکنیم. لطفا روز و زمان پخش این برنامه ها را به اطلاع همه دوستان و آشنایان خودتان برسانید.

## مجمع عمومی

ظرف اعمال اراده مستقیم و مستمر کارگران است. کارگران در اعتراضات جاری به سنت مجمع عمومی متکی شوید! جنبش مجمع عمومی را تقویت و

## یک دنیای بهتر

برنامه حزب را بخوانید و بدست دوستانتان برسانید!

یک دنیای بهتر مانیفست امروز طبقه کارگر علیه سرمایه داری است.

یک دنیای بهتر برنامه حکومت کارگری برای آزادی جامعه است!

## آثار منصور حکمت را بخوانید!

برای هر کارگر و کمونیستی که به برپایی جامعه ای سوسیالیستی فکر میکند و آن را امری مبرم و ممکن میداند، منصور حکمت یک گنجینه غنی آموزش است.

<http://hekmat.public-archive.net/> [www.m-hekmat.com/](http://www.m-hekmat.com/)

## جامعه آزاد کمونیستی

با اندک تعمقی میتوان دید که چگونه جهان سرمایه داری جهانی وارونه است. رابطه میان کالاها مبنای رابطه میان انسان هاست. تلاش عظیم و هر روزه بشریتی که کار میکند و جهان را میسازد، خود را در سلطه روزافزون سرمایه بر هستی اش مجسم میکند. انگیزه فعالیت اقتصادی، تولید مایحتاج انسان ها نیست، بلکه سود آوری سرمایه است. رشد روزافزون تکنولوژی و دانش علمی و فنی که کلید سعادت و رفاه انسان است، در این نظام به بیکاری و محرومیت هرچه بیشتر صدها میلیون کارگر ترجمه میشود. در جهانی که نهایتا بر دوش تعاون و تلاش جمعی ساخته شده است، رقابت سلطنت میکند. آزادی اقتصادی فرد جامعه ای است که بر ناگزیری حضور هر روزه اش در بازار کار پوشانده اند، آزادی سیاسی فرد، بی حقوقی و بی تاثیری سیاسی واقعی اش را میپوشاند و به دولت و حاکمیت سیاسی طبقه سرمایه دار مشروعیت میبخشد. قانون، اراده و منفعت طبقه حاکم است که بصورت مقرراتی برای همه وضع شده است. از عشق و انسانیت تا حق و عدالت، از هنر و خلاقیت تا علم و حقیقت، مقوله ای در جهان سرمایه داری وجود ندارد که مهر این وارونگی را بر خود نداشته باشد.

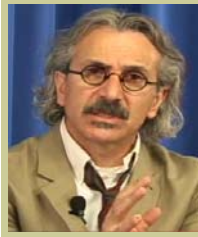
این دنیای وارونه را باید از قاعده اش بر زمین گذاشت. این کار کمونیسم کارگری است. این هدف انقلاب کمونیستی طبقه کارگر است.

محور اساسی انقلاب کمونیستی، لغو مالکیت خصوصی بر وسائل کار و تولید، و تبدیل آن به دارایی جمعی کل جامعه است. انقلاب کمونیستی به تقسیم طبقاتی جامعه خاتمه میدهد و نظام مزد بگیرری را از میان برمیدارد. بازار، مبادله کالایی و پول حذف میشوند. بجای تولید برای سود، تولید برای رفع نیازهای همه مردم و برای رفاه هرچه بیشتر همه انسان ها مینشیند.

## ستون آخر،

## ادعانه ای علیه چپ سنتی در پوشش کمونیسم کارگری

علی جوادی



آدرس تماس  
با مسئولین  
حزب اتحاد کمونیسم کارگری

علی جوادی

(دبیر کمیته مرکزی)

[Ali\\_Javadi@yahoo.com](mailto:Ali_Javadi@yahoo.com)

Tel: +1 310 402 6567

هیات دایر دفتر سیاسی

(علی جوادی، سیاوش دانشور،

آذر ماجدی)

[AzarMajedi@yahoo.com](mailto:AzarMajedi@yahoo.com)[siavash\\_d@yahoo.com](mailto:siavash_d@yahoo.com)

کمیته سازمانده

(علی جوادی، نسرین

رمضانعلی)

[nasrin\\_ramzanali@yahoo.com](mailto:nasrin_ramzanali@yahoo.com)

مسئول خارج کشور

(آذر ماجدی)

[AzarMajedi@yahoo.com](mailto:AzarMajedi@yahoo.com)

مسئول سایت و آی تی حزب

(مجید پستچی)

[x\\_magid@yahoo.com](mailto:x_magid@yahoo.com)

دبیرخانه

(شراره نوری)

[markazi.wupi@gmail.com](mailto:markazi.wupi@gmail.com)

به حزب اتحاد

کمونیسم کارگری کمک کنید!

Bank : Wells Fargo Bank  
- N. America

Routing Number :

121 000 248

Account Number:

36 48 46 88 52

و متمدنانه جنبش کمونیسم کارگری است. این گرایش و سنت همانقدر به کمونیسم کارگری منصور حکمت نزدیک است که بلوک شوروی و حکومتش به انقلاب کارگری و سنت بلشویکی لندن شباهت داشت. یک پی آمد نفوذ آراء و گرایشات غیر کمونیستی و کارگری در صفوف جنبش ما است. تعرضی به کمونیسم کارگری تحت لوای کمونیسم کارگری است. ثمره بازسازی چپ سنتی و پوپولیستی شکست خورده اما این بار در پوشش کمونیسم کارگری است. گسترش تحرک و تقلا چپ سنتی در ظاهر کمونیسم کارگری است.

برای دگرگون کردن این شرایط هشدار و اعلام خطر کافی نیست. یاد آوری سنتهای خوب گذشته کافی نیست. باید دست به کار تغییر شد. باید حاشیه ای کرد. اما برای تغییر قبل از هر فراخوانی باید جایگاه این حرکت اجتماعی را توضیح داد. باید جایگاه این سنتها را بعنوان حرکات غیر کارگری و کمونیستی توضیح داد. این پدیده را باید اجتماعا کنار زد. کل بنیاد این چپ سنتی را باید نقد کرد. نقدی از موضع یک حرکت متفاوت اجتماعی. نباید اجازه داد چنین سنتهایی را به اسم کمونیسم کارگری و منصور حکمت بنویسند. ما اجازه نمیدهیم این آوار را بر سر جنبش ما خراب کنند.

میگویند "گذشته چراغ راه آینده است". دروغ میگویند. داستان تاریخ زندگی بشر تلاش برای تغییر و خلاصی از مصائب و مشقات زندگی توده های مردم است. گویا باید استثنائی قائل شد.\*

دارند "انتقام" میگیرند. انتقام چپ سنتی از کمونیسم کارگری و منصور حکمت و دستاوردهایش. نفس از دست دادن منصور حکمت در آستانه یک تحول اجتماعی در جامعه ایران برای جامعه ای خواهان آزادی و برابری و رفاه به اندازه کافی تکان دهنده و زیر و رو کننده بود. شاهد تخریب سنت و مبانی کمونیسم کارگری شدن دردی مضاعف است.

واکنش در قبال این پدیده عموماً یکسان است. کافی است کمی از آن فاصله بگیرید. از کمی دورتر به این "تقابل" نگاه کنید. این پدیده ای زیبا و دوست داشتنی نیست. کمتر رغبت و حس احترامی را به خود جلب میکند. برعکس، منجر کننده و کسل کننده است. اشتباه نباید کرد. نباید اسیر توهمات شد که چنین تقابلی را گوشه ای از "مبارزه ایدئولوژیک" کمونیسم کارگری میدانند. نه، این پدیده دیگری است. از جنس دیگری است. ناشی از منافع سیاسی و اجتماعی متفاوتی است. مبارزه ایدئولوژیک و نظری و سیاسی ابزاری برای تحقیر و له کردن و جعل مواضع نیست. وسیله ای برای برتری طلبی و خود فریبی نیست. این "انتقادات" کوبنده نیست. غیر اجتماعی و فرقه ای است. وجهی از مبارزه طبقاتی نیست. علیه آراء حاکم در جامعه نیست. پیکاری علیه سنتهای نظری و فکری گرایشات اصلی طبقه حاکم که توانسته اند مهر خود را بر ذهنیت انسانها در مقیاس صدها میلیونی بکوبند، نیست. جدل درون جنبشی نیست. تخریب سنتهای والا

برای ما فعالین و کادرهای کمونیسم کارگری مناسبات و روش برخورد احزاب موسوم به کمونیست کارگری (حزب حکمیتست و حزب کمونیست کارگری) در قبال یکدیگر و در مقابله با ما یک واقعه تلخ و ناگوار است. به مجموعه ادبیاتشان نگاه کنید. به "پاسخ" و به "جدل آنلاین" نگاه کنید. بی پروا یکدیگر را به "قوم پرستی" و "پرورزی" و "باند سیاهی" متهم میکنند. لطفشان بعضاً شامل حال ما هم میشود. گویی مسابقه ای برای هتک حرمت، جعل مواضع، و تحقیر و تخریب کادرها و نیروهای صف مقابل در جریان است. کسانی که در این صف تقابل قرار دارند که از همگان در هتک حرمت و تخریب پیشقدم ترند. از قرار میزنند تا مرعوب کنند، ساکت کنند. در صفوف این دو جریان نیروهایی را می بینید که مشت گره کرده اند، فریاد میزنند، و لباس رزم به تن کرده اند. سرود زمزمه میکنند و آرایش جنگی بخود گرفته اند. انگار برای جنگ آمده اند. اما دقیق تر که نگاه میکنی متوجه میشوی که گویا به جنگ طبقه و نظام حاکم نرفته اند. بنظر به جنگ "خودی ها" آمده اند. گویا آماده اند تا سنگهای بنای جنبش کمونیسم کارگری را از جا بر کنند. گویا آماده اند تا برای پیشبرد اهداف سازمانی خود هر آنچه که دستاورد این جنبش بوده است را له کنند تا راه "پیشروی" خود به جلو را هموار کنند. گویی هدف وسیله را برایشان توجیه میکند.

واقعا تأسف آور است. کمتر جنبشی را میتوان مشاهده کرد که با از دست دادن نظریه پرداز و سازمانده خود دچار چنین وضعیتی شده باشد و این چنین مورد تعرض گرایشات دیگر قرار گرفته باشد. از قرار

## از سایت حزب دیدن کنید؛

[www.wupiran.com](http://www.wupiran.com) [www.for-abetterworld.com](http://www.for-abetterworld.com)

سرنگون باد جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!